



۴۹-۱

ابراهیم فخرائی : عوامل جنبش مشروطه



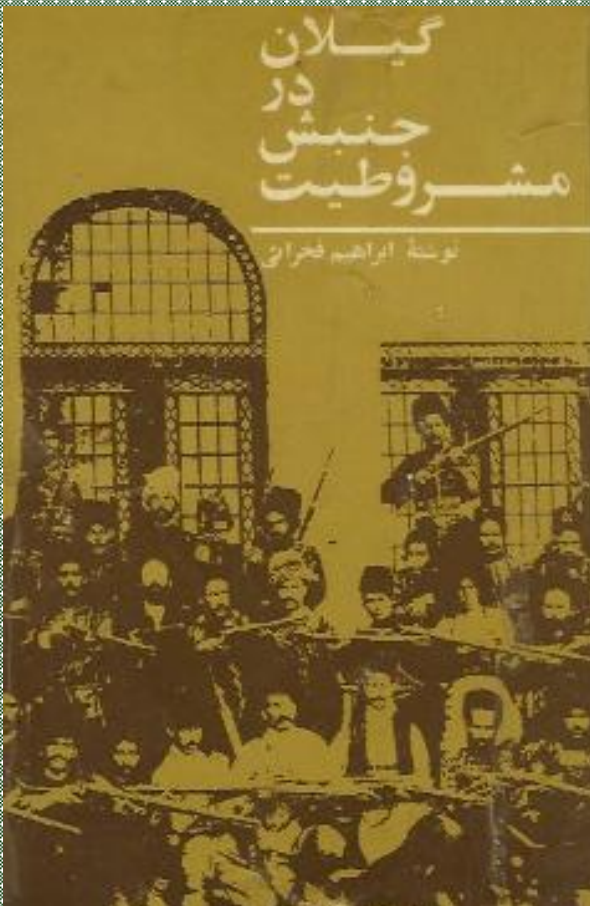
ابراهیم فخرائی در سال ۱۳۱۷ هـ ق (۱۲۷۸ هـ ش) در رشت به دنیا آمد. پدرش، حاجی رضا، در رشت و قزوین و حسن‌رود شعبات فروش نفت داشت و ضمن کار تجارتنی به مراعات مردم نیز رسیدگی می‌کرد و به همین جهت او را «حاجی بابا» خطاب می‌کردند. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در

مدارس مجیدیه و اتفاق و شمس رشت و مدارس سیروس و دارالعلوم تهران گذراند. طی سالهای متعددی به خدمات فرهنگی اشتغال داشت و آخرین سمت فرهنگی او مدیریت مدرسه نمره ۱۷ منوچهری رشت بود. و چند کتاب درسی از جمله «کتابچه ادب»، «اخلاق»، «تاریخ» و «تعلیمات مدنی» برای محصلین مدارس ابتدائی نوشت. در زمان وزارت عدلیه داور به کلاس قضائی معرفی شد و پس از گذراندن دوره آن، پروانه وکالت گرفت. لیکن کسوت قضاوت اختیار نکرد و مشاغل قضائی متعددی چون امین صلحی قزوین؛ تصدی عدلیه اردبیل، بروجرد، آبادان، مجال نلالت، دادستانی قزوین؛ ریاست دادگستری اراک، گیلان، مستشاری استیناف مرکز، بازرس قضائی، بازرسی کل کشور به او محول گردید. اکنون نیز که دوران بازنشستگی را می‌گذراند به وکالت دادگستری اشتغال دارد.

فخرائی در برخی جریانهای اجتماعی و سیاسی زمان خود شرکت کرد و بر اثر فعالیتهای سیاسی چندبار از خدمت برکنار و حتی دچار تبعید گردید. در نهضت جنگل منشی مخصوص میرزا کوچکخان بود و در اواخر کار به سرپرستی معارف جنگل برگزیده شد.

فخرائی در فعالیت مطبوعاتی کشور نیز سهیم بود. چندی سردبیری روزنامه «طلوع» را، که به مدیریت مرحوم محمود رضا اداره می‌شد، برعهده داشت و یکبار به همراه عده‌ای از همکاران خود دستگیر و محبوس گردیدند. در مجله «فرهنگ» رشت مقالاتی منتشر می‌ساخت. به سال ۱۳۰۶ هـ ش مجله «فروغ» را در رشت دایر کرد. در سال ۱۳۲۴ هـ ش روزنامه «فروغ» را در تهران منتشر ساخت که یک سال دوام کرد.

سالهاست که فخرائی بوقت فراغت را به تألیف و تنظیم خاطرات خود سرگرم است. کتاب «سردار جنگل» او تاکنون سه بار چاپ شده است.



حوادثی که ملت را به پیروزی رساند
محمد علیشاه مخالف مشروطیت



چاپ اول: ۱۳۵۲
چاپ دوم: ۱۳۵۳
چاپ سوم: ۲۵۳۶

شرکت سهامی کتابهای جیبی

خیابان شاهرضا، شماره ۳۰۶-۳۰۸

با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین

چاپ: چاپخانه سپهر - تهران
حق چاپ محفوظ است.



فهرست مطالب

۱	درباچه
۱۰	فصل اول اوضاع گیلان پیش از جنبش مشروطه
۱۸	فصل دوم حکام و فرمانروایان گیلان
۴۱	فصل سوم کاپیتولاسیون (امتیاز قضائی قونسولها)
۴۷	فصل چهارم عوامل جنبش مشروطه
۵۵	فصل پنجم حراستی که ملت را به پیروزی رسانید
۶۱	فصل ششم محمدعلیشاه مخالف مشروطیت
۹۴	فصل هفتم مخالفین حکومت ملی در گیلان
۱۱۳	فصل هشتم جنگونگی آغاز جنبش
۱۲۹	فصل نهم زمامداری مجاهدین
۱۴۶	فصل دهم از قتل آقا بالاجان تا تصرف قزوین
۱۵۰	فصل یازدهم در پایتخت سابق صفویه
۱۶۴	فصل دوازدهم آهنگ اشغال پایتخت
۱۸۰	فصل سیزدهم از سقوط مرکز تا انفصال مجلس دوم
۲۲۵	فصل چهاردهم جنایات روسها در گیلان
۲۵۸	فصل پانزدهم سه مرد رشید
۲۶۶	فصل شانزدهم مطبوعات گیلان
	فصل هفدهم نمونه‌هایی از مقالات اجتماعی و سیاسی و حکامی *
۲۸۲	انتقادی روزنامه‌ها
۲۹۳	فهرست راهنما



فصل چهارم

عوامل جنبش مشروطه

تمامی دوران سلطنت ناصرالدین شاه که قریب پنجاه سال طول کشید به لپه و لوبه گذشت و در این مدت متمادی، که امکان داشت جهت عمران و آبادی کشور برنامه‌های وسیعی طرح و اجرا شود تا عمرسی کرور نفوس ایرانی به نکت و فلاکت نگذرد، به هدرفت. شاید شاه نصیحت جدش را به یاد داشت که به قحطی شاه گفته بود: «اگر می‌خواهی در ایران به راحتی سلطنت نمایی: سعی کن مردم مملکت گرسنه و بیسواد باشند.» و از گفته‌های ناصرالدین شاه است که «نو کروی که نقل بادام را از کشور بلژیک تمیز بدهد به درد مملکت نمی‌خورد».^۱

سرانجام، فعالیت افراد فهمیده، امثال سید جمال‌الدین اسدآبادی که طی-الدوام از محسنات آزادی سخن می‌گفت و رها شدن از قیود استبداد را تبلیغ می-کرد. همچنین نوشته‌های پرارزش میرزا آقاخان کرمانی و ملک‌خان (ناظم‌الدوله) و پیشنارزان دیگر آزادی‌الشر را به‌خشید و در مقدمه فعالیت‌های ثمربخش، میرزا رضا کرمانی شاه عباس قاجار را در حرم حضرت عبدالعظیم به قتل رسانید (۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۱۳ ق).

در دوره مظفرالدین شاه، که او نیز به حکم وراثت فریفته عیاشی و شیفته تبلی و زن آسایی بود؛ امکاناتی جهت رهایی از قیود و محدودیتها به دست آمد. تأسیسات فرهنگی جدید، ارتباط با اروپا و مراده با نقاط دیگر جهان، مطالعه مطبوعات

(۱) تاریخ مشروطیت ملت‌خواه، ج ۱ ص ۱۲۴.



همچون فریاد پرده‌ش مصر و حبل‌المتین کلکته و شمس و اختر اسلامبول و قانون لندن و ملا نصرالدین باذکوبه و نظایرشان، همچنین کتابهایی مانند سیاحتنامه ابراهیم بیگ و مسافله الحیات و چند نامه عازکوس مالوف، که لزوم مشروطیت و حکومت قانون گنجه‌هایی داشت، اندکی چشم و گوشه‌ها را باز کرد و به حقایق زندگی آشنا ساخت. پیران مجرب و طبقات روشنفکر چیزهایی را که در خارج دیده بودند برای هموطنانشان بازگویی کردند و لذت آزادی را به مذاقها می‌چشانند. در بین کسبه و بازاریها و طلاب علوم دینی و جماعت بازرگانان و علما و دهقانان افراد باشهامتی پیدا شدند که مردم را به نخستین زنجیرهای استبداد تشویق کرده اتحاد و همفکری را نوشانداری دوی ادراش مزمین جامعه ایرانی می‌شناسانند.

مصرالدین شاه، که از متول شدن پدرش استحضاریافته و پاسخهای پیروای قاتل را به هنگام بازرسی شنیده بود، نمی‌توانست در آسایش خیال به سربرد و جنش فکری همه طبقات کشورش را نادیده بگیرد و لذا در برابر فشار ملت تسلیم شد و به صدور فرمان مشروطیت مجبور گردید.

همزمان با جنش مشروطیت و اندکی پیش از آن، به پیروی از نیات میرزا تقی‌خان امیرکبیر، که دارالفنون تهران را تأسیس کرد، تأسیسات فرهنگی تازه‌ای به سبک جدید دایر شد، و تعلیم دانش‌آموزان بروفق منتضبات روز معمول گردید. پداسست که تأسیسات فرهنگی مزبور به گسترش فرهنگ امروز و تجهیز به وسایل کنونی نبود. با سوادان کشور پیش از صدی دو جمعیت کشور را تشکیل نمی‌دادند، و آنها کسانی بودند که در مکتبخانه‌ها و مساجد و تکایا، زیر دست شیوخ و سادات معمم و مکتلا و ملا باجهای هر محل، کورده سواد آموخته نوشتن و خواندن را به زحمت فرا می‌گرفتند. هوش و گریه عبید زاکانی، ترسیل و نصاب صبیان و همچنین مشق و سیاق و قرائت قرآن ابتدای شروع به کار بود، و تعلیمات استاد با گوشمالیهای فراوان و چوب و فلک و قلم نی لای انگشت و تنبیهات دیگر هضم می‌گردید. استاد به تنهایی هم‌مدیر بود هم ناظم، هم مربی و هم معلم، و صداهای مخالف و تمرد و نافرمانی را با به کار بردن تریکه بلند، که در دست داشت، ساکت می‌کرد. در پذیرفتن شاگرد هرگز رعایت سن نمی‌شد. فی‌المثل شاگرد ۴ ساله با



حاصل ۱۴ ساله، زانو به زانوی بکدی بگر روی حصیر نشسته همچون ترخه کوه گبری می‌چینیدند و گفته‌های استاد را دسته‌جمعی خوانده به ذهن می‌سپردند. شاگردان تنبل و بلایه، آنهایی که والدینشان آنان را از سر باز کرده و به اصطلاح خود «بگبر پشان» تحویل مکتب می‌دادند، چون چیزی از مطالب استاد به مغزشان فرو نمی‌رفت، همچنان به کورده‌نیشان باقی می‌ماندند، و برای آنکه نسا فهمی و نانوایشان را در جذب تعلیمات استاد به نوصی توجیه کنند، به الدنگی متوسل شده به آواز بلند می‌خواندند.

ما روز بروز بدتر شدیم آمرزا با تو نشستم خورشیدیم آمرزا
سوادی که به این ترتیب عابد شاگرد ساعی می‌شد، او را قادر می‌ساخت
زاد المعادی را طوطی وار بخواند، مشقی بنویسد، و چند سطر از عم جزو حفظ
کند.

دسته دیگر طلاب علوم دینی بودند که در مدارس مخصوص به فراگرفتن
نقده و اصول و منطق و حکمت می‌پرداختند و از صوفی و اهل و عوام و انموذج
شروع و به پله پله از نردبان معلومات بالایی رفتند و زبان حال این طبقه چنین بود:
هر که خواند صرف میر میرا بشکند هر قفل و هر زنجیر را
هر که خواند صرف میر بی امثله می‌شود ملای بی فهم و دله
و مقصود این بود که پایه تحصیلات دانش آموز باید آن قدر محکم باشد تا
بتواند دوره ملانی و اجتهاد را به سهولت طی کند.

جماعت طلاب، که غالباً معمم بودند، از محل وجوه خیریه و اوقاف سهم
داشتند و همین امر، آنها را در راه تکمیل معلومات از مضایقه‌های مالی می‌رهانید.
در داخل مدرسه حجره‌ای داشتند که هم خوابگاه هم آشپزخانه و هم جای مطالعه‌شان
بود. ساعات اول روز را در حوزة درس، مدرسین همان مدرسه یا اساتید خارج،
که اغلب پیشمازبا و اعظ و یا حکیم و فیلسوف بوده‌اند، حضور می‌یافته و سایر
اوقات را به مطالعه و مباحثه می‌گذرانیدند. کسانی هم که در تحصیل آمادگی بیشتر
داشتند و دارای وسایل مہیاتری بودند، آهنگ سفر کاظمین و کربلا و نجف و سامره
و سایر مراکز علمی کرده سالان در از ترک اقوام و بستگان‌شان می‌گفتند، تا بعد از نبل



به رتبه اجتهاد به زادگاهشان برگشته به افاضات دینی بپردازند. گاهی نیز از وجود طلاب برای پیشبرد مقاصد علما بهره برداری می شد به این طریق که طرفداران هر یک از آنها، با مخنصر اشاره مخدوم، با حره تکفیر و چوب و چماق، به میدان نبرد وارد می شدند.

عده ای هم بودند که بدون آنکه ره آورد چشمگیری از زحمات چندین ساله و سفرهای دور و درازشان دست و پا کنند، تنها به تغییر لفظ و اداء کلمات از مخرج اکثراً نموده از بیخ عرب می شدند، و همچون جعفر خانی لرونک، برگشته سعی داشتند زبان مادریشان را با واژه های عربی چاشنی کنند.

اعیان و اشراف و بازرگانان معتبره که مقهورات بیشتری داشتند، برای تعلیم فرزندانشان اسناد سرخانه می آوردند یا آنان را به سفرهای خارج کشور می فرستادند.

مدارس جدید، که درگیلان با به عرصه وجود گذارد، عبارت بودند از «مجدیه»، «مظریه»، «رشدیه»، «اتفاق»، «نخوت»، «شمس»، «شرف»، «تسلی»، «وطن»، «محمدیه»، «اسلامی»، و «بنات اسلامی» در رشت؛ «حقیقت» در لاهیجان؛ «محمدیه» و «رشدیه» و «اسلامی» در انزلی.

مطبوعات یومیه و هفتگی به نوشتن مقالات علمی و سیاسی و انتقادی برای بیدارساختن افکار عامه دست به کار شدند و جراید فکاهی به آنها تاسی کردند. به موازات طلوع روزنامه ها، شننامه هایی نیز پخش می شد و آنچه علناً گفتش نامقدور بود در شننامه ها جای می گرفت.

گروه های متعدد فرهنگی در مقام تربیت و تصفیه اخلاق عمومی برآمدند و آداب ناصحیح اجتماع را به باد انتقاد گرفته به شکل نمایشنامه های ادوایی روی صحنه های نمایش نشان دادند.

بانی مدرسه «مجدیه» شخصی بود به نام مجدالکتاب، اهل شال فزوبن، که آقای فطن السلطنه یکی از فرزندان اوست. مدرسه مزبور ابتدا مجلس تعلیم مشق عمومی نام گذازی شد، و سپس که توجه مردم را جلب کرد، به صورت یک مدرسه ابتدایی درآمد.



محمد مجدالکتاب مردی بود بسیار خوشخط و مهربان، که علاوه بر هنر خوشخطی، از سلامت نفس بهره‌مند بود. هرگاه پیشرفت محسوسی در شاگردانش می‌دید، از ته دل خوشحال می‌شد و آنها را با اعطای جوایز یا جملات تشویق آمیز می‌نواخت.

مؤسس مدرسه «مظفریه» میرزا نظام‌الدین خان، فرزند مزین الدوله نقاش-باشی، بود که اغلب شاگردان آن مدرسه پیران روشنفکر امروزیند.

مدرسه «رشدیه» رشت وانزلی را، به‌طوری‌که از نامش پیداست، حاجی میرزا حسن رشدیه (پیر معارف) بنیاد نهاد. مدیریت «رشدیه» رشت چند صباحی با میرزا حسن خان ناصر بود. خدمات حسن ناصر در ترویج فرهنگ گیلان و تأسیس عیشت «امید ترقی» و ترجمه نمایشنامه‌های اخلاقی فراموش نشدنی است. مشکلات مالی سبب شد که مدرسه «رشدیه» نتواند بیش از هشت ماه دوام بیاورد و اجباراً تعطیل گردید.

مدرسه «اتفاق» را میرزا علی آقا ناظم (حبیبی)، فرزند حاجی حبیب صفهانی، سر به‌تدار سپه‌دردشتی، تأسیس کرد. نامبرده گذشته از نظامت، مدیریت مدرسه را نیز عهده‌دار بود و برای حسن اداره مدرسه تلاشهای بسیار می‌کرد. بانی مدرسه «شمس» اسماعیل پوررسول، فرزند میرزا عبدالرسول فروزینی، و شیخ علی طالقانی (تنها) و علی حبیبی بودند که بهترین معلمین ایرانی را بسا گزافترین حقوق برای تعلیم کلاسهای درس انتخاب می‌کردند و تا آخرین لحظات عمرشان خدمت به فرهنگ را ادامه می‌دادند.

مدرسه «انحوت» را هادی مولوی (وفاعلیشاه) و موبد کاشانی بنیاد نهادند که بعداً به مسیو محمد تقی یحیائی واگذار گردید. مدرسه مزبور را مسیو محمد تقی یحیائی، تا آخرین ساعتی که پشت میز کارش سکنه کرد و بدرود حیات گفت به نام مدرسه ابتدایی «نمره ۳» دولتی اداره می‌کرد. موبد کاشانی برادر مؤیدالاسلام، مدیر روزنامه حبل‌الممتین کلکته، بود. موبد کاشانی روزنامه‌ای دز رشت داشت به نام حبل‌الممتین بومیه، و از کسانی بود که برای استقرار مشروطیت گامهای بلند برمی‌داشت و لذا فرصت‌های بسیار برای رسیدگی به کارهای مدرسه بسیار کم بود و اداره امور



مدرسه تا پیش از واگذاری به بهجائی عملاً با هادی مولوی بود. مرحوم هادی مولوی به شرحی که فرزندش، ضیاء الدین مولوی (سرمرد علی)، که از فقهای سلسله صفیعلیشاهی نعمت‌اللهی است، به تقاضای اینجانب رقم کرده در سال ۱۲۴۸ شمسی در قریهٔ پاچه‌کنار گیلان متولد شد. در بیست سالگی به نهران آمده و به خدمت حضرت صفیعلیشاه مشرف گردید و بعد از چند سال تزکیهٔ نفس و تهذیب روح به مقام شیخوخت رسید. متعاقب رحلت حضرت صفی به سال ۱۳۱۶ قمری، به تبلیغ تعلیماتش پرداخت. آثاری که از او به جای مانده یکی عالم و آدم است، و آن منظومه‌ای است حاوی شرح احوال انبیا و ائمهٔ اطهار و خلفا و سلاطین؛ دیگر کتابچهٔ صفوت، در اثبات معجزهٔ قرآن و سرانجام غزلیات و رباعیات، که هر سه اثر به چاپ رسیده‌اند.

علی حبیبی ابتدا در مدرسهٔ «مجدیه» ناظم بود و به همین جهت به علی آقا ناظم شهرت یافت. مدرسهٔ «اتفاق» را به تنهایی و مدرسهٔ «شمس» را به کمک همکاران دیگرش، که هر یک مدرسه‌های جداگانه داشتند، اداره می‌کرد. مدرسهٔ «شمس» در حقیقت ادغام شدهٔ چند مدرسه بود.

«مدرسهٔ شمس»، آن زمان، در ردیف بهترین دبیرستانهای امروزمحسوب می‌گردید. گرچه دارای برنامهٔ منظم تحصیلی، به شکل آنچه اکنون معمول است نبود و امکان داشت محصلی چند سال در یک کلاس بماند، ولی دروس هر سال نسبت به سنوات قبل تفاوت داشت. تعلیمات عمقی و ترقیاتی علمی محصلین در آخر هر سال محسوس بود، و چون امتحانات سالانه به عمل نمی‌آمد، مدیران مدرسه گهگاه افراد دانشمند محل را وارد از خارج را به مدرسه دعوت می‌کردند و آنها را دانش آموزان امتحان می‌کردند و شاگردان ساعی و جدی تشویق می‌شدند. زوایای اولیهٔ گردانندگان مدارس ملی یکی این بود که به تناسب رشد علمی و هنری محصلین، معلمین مجرب و آرموده برایشان دست و پا کنند. من باب مثال، در مدرسهٔ «شمس» معلمی آورده بودند به نام دکتر رفیع، که اصلاً همدانی و دکتر در طب بود. با آنکه در مطبش همیشه مریض داشت، مهتداً دعوت مدیران



مدرسه «شمس» را در اختصاص ساعاتی از اوقاتش به تدریس زبان فرانسه رد نکرد و با علاقه‌ای کم نظیر وظایف تعلیمی و تربیتی را در کمال صمیمیت انجام می‌داد. آن‌هم به‌طور افتخاری.

علی حبیبی تا آخر عمر از خدمات فرهنگی‌اش دست برداشت و در شهرستانهای فومن و لنگرود و گرگان سالها رئیس فرهنگ بود. اسماعیل پوررسول و شیخ-علی‌نبا به شرح ایضا. پاداشی که اولیای وزارت فرهنگ در پایان عمر به‌علی حبیبی دادند مدیریت یک دبستان شش کلاسه در اهواز بود که کمی بعد بازنشسته شد، و از این تحقیری که نسبت به او به‌عمل آمده بود آزرده‌خاطر بود تا آنکه در آذرماه ۱۳۳۴ شمسی به‌عارضهٔ سکته مغزی درگذشت.

در انزلی، فومن، لاهیجان، لنگرود، ماسوله نیز، همزمان با افتتاح مدارس رشت، مدارس مشابهی تأسیس یافت که معلمین دانشمندی همچون «اجیملی جناب (معلم السلك) در «رشدیه» انزلی، و صحت السلطنه (تجویداری) در «حقیقت» لاهیجان، امور تعلیمی محصلین را به‌عهده داشتند. همچنین مدرسه «اسلامی» ماسوله که به‌کوشش مظفرالحکما و حاجی میرزا ابوطالب رشتی از وجوده اعانه ملی تأسیس یافته بود.

گردانندهٔ مدرسه «تمدن» میرزا غلامحسین‌خسان، مؤسس مدرسه «شرف» میرزاهاشم‌خان (سمعی)، مدیر مدرسه «محمدیه» میرزا مجیدخان فرساد، مدیر «وطن» میرزا حبیب‌الله‌خان لارودی (گاسپادین)، بنیانگذار مدرسه «اسلامی» رشت میرزاغلامرضا صنیعی (تهرانی)، مدیر مدرسه «بنات اسلامی» بصیر العدا له‌قایم‌مقامی، برادر مرحوم ادیب‌الممالک فراهانی، بود که تا علم و معرفت در جهان باقی است نام این مردان خدمتگزار همچون کسانی که ذکر نامشان در این مختصر نیامده است از ضمیر گیلانیان قدرشناس محو نخواهد شد.

نکتهٔ جالب این است که اغلب روشنفکران و خدمتگزاران فرهنگ آن‌روز، با وجودی که از حیث وضع مالی در مضیقه بودند، در راه تعلیم دانش سرازیر نشناخته در نهایت صمیمیت و غلوطیح به‌کوشش در این راه برمی‌خواستند و آنچه به‌خاطرشان نمی‌گذشت اندیشهٔ ضعف بنیهٔ مالی شخصیشان بود. افرادی چون



علی محمدخان اویسی و موسی خان محمودی و علیرضا خان (مترجم السلطنه) و حسین خان معتمد (کی استوان) در مدرسه «رشدیه» انزلی افتخاری و مجانی تدریس می کردند.

از آنچه در این فصل مذکور داشته ایم، پیداست که نهضت مشروطیت ایران عکس العمل مظلّم قدرتمندان بود که موجب محرومیت افراد ملت از نعمت آزادی و سواد می شد. در نتیجه عوامل محرکه، مردم آماده شدند که غبار جهل، فقر، بینوایی و عقب ماندگیهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را از تن ناتوان خود بتکانند و حکومت قانون و عدالت را مستقر سازند. معیناً چنانکه خواهیم دید، وضع تازه دوام نکرد و همان دستهایی که سالیان دراز ملت را در نادانی و فقر باقی گذارده بودند، با فعالیتهای نهان و آشکار، پیشرفت رژیم نوین را متوقف ساخته نگذاشتند و وامی بگیرد و موجبات اعتلای مملکت و سعادت ملت فراهم گردد.



فصل پنجم

حوادثی که ملت را به پیروزی رسانید

ناصرالدین شاه، ظل السلطان را، با آنکه بزرگتر از مظفرالدین میرزا بود، به رایمهدی انتخاب نکرد. جهشش این بود که مادر ظل السلطان شاهزاده تبرودمنه، بنی رستم و سنت کهن ایران، ولا یتعهد حق فرزندی شمرده می شد که والدینش شاهزاده باشند. مظفرالدین شاه، به گفته گز اوپه پائولی (مأمور پذیرایی شاه در پاریس) در کتاب معروف اعلیحضرتها، از نظر فهم و فکر، حکم یک بیجه دوازده ساله را داشت. بی نهایت ترسو و بلهوس و بیبانه گیر بود؛ و بنا به نوشته ادوارد برتون، مردی ساده دل و خوشباور و بی اراده و تغییر پذیر و دستخوش درباریان فاسد بود.

دو مراجعت از سفر فرنگ، مدیر الملک رشتی در باغ معروفش «مدیریه»، چند روزی از مسافرت تازه وارد پذیرایی کرد.

مظفرالدین شاه، در یکی از روزهای سلام، گفته بود اگر ایران مانند سایر دودن دنیا مشروطه می شد هم من آسوده بودم هم رعیت. ناگهان امیر بهادر جنگ از کوره در رفته گفت اگر یک بار دیگر اعلیحضرت همچو فرمایشی بفرمایند من شکم خود را پاره می کنم. از این گفتار، نفوذ کلام شاه تا حدی به دست می آید و نظر ادوارد براون که در بالا به آن اشاره نمودیم تأیید می شود.

حوادثی که منجر به صدور فرمان مشروطیت گردید. در کتب تاریخی مفصلاً مذکور است. اجمالاً این است که مردم از تعدیات حکام و بی نفاونی سلاطین و خودسری رجال و بینظمی کارها به ستوه آمده بودند. قیام از زمانی آغاز شد که بنزرگانان تهران مسیونری بلژیکی، رئیس کل گمرکات، را به اخذ حقوق گمرکی



بیش از حد متعارف متهم ساختند، و وقتی شکایت خود را، وسیله سعدالدوله، برای صدراعظم (عین‌الدوله) فرستادند، عین‌الدوله گفت: «این لوطی بازبها چیست؟ همه را دهان توپ خواهیم گذاشت.»

در جلسه‌ای که با حضور نوز و بازرگانان تهران تشکیل یافت، رئیس کل گمرک کلمه «پدر سوخته» را بر زبان آورد. سعدالدوله که در مجلس حاضر بود، خطاب به عین‌الدوله گفت: مسیو نوز حق ندارد به تاجر مسلمان ناسزا بگوید. عین‌الدوله ساکت نشست و بازرگانان به حضرت عبدالعظیم منحصر شدند (۱۹ صفر ۱۳۲۳).

بار دوم که علاءالدوله، حاکم تهران، چند تن از تاجر را به چوب بست، با اینکه سعدالدوله از این عمل زشت حاکم تهران به صدر اعظم شکایت کرد، عین‌الدوله با غرور و تکبر تمام به او گفت: «چوب زدن تاجر به اجازه من بوده و تو را نمی‌رسد که در کار حاکم من مداخله کنی!».

مردم پایتخت از خشونت غیر قابل تحمل حاکم تهران هم‌چنین از عمل ناشایسته رئیس کل گمرکات، که تاجار را به فحش کشید و عکسی که با عمامه وردا برای استهزاء در حال کشیدن غلبان گرفت، به هیجان آمده در مسجد شاه و مسجد جامع (جمعه) و حضرت عبدالعظیم و شهر مذهبی قم مجتمع و متحصن شدند و با سخنرانیها و دادن شعارهای ضد علاءالدوله و عین‌الدوله اقداماتی که آنها در جهت خلاف مصالح ملت و مملکت به عمل می‌آوردند، خواهان حکومت دموکراسی و عدالتخانه شدند.

داستان اجتماع مردم در مسجد شاه به آنجا کشید که عین‌الدوله از نفوذ امام جمعه (سید ابوالقاسم) کمک خواست و تقاضای تفرقه جمعیت را کرد. امام جمعه تهران، هنگامی که سید جمال و اعظم اصفهانی، بالای منبر، از محاسن مشروطیت و عدالت سخن می‌گفت و به جای یزنگاه رسیده بود، ناگهان از جا برخاست و به سید جمال بدو براه گفت و او را بیدین و لامذهب و بایی خواند و بعد از تبادل چند

(۱) تاریخ بیداری ناظم‌الاسلام، ج ۱ ص ۵۲.

(۲) عین‌الدوله و رژیم مشروطه نگارش مهدی داودی، ص ۹۸.



جمله بین‌المللی، دستور حمله و هجوم داد. امام، قبلاً عده‌ای از اوباش را با چوب و چماق و خنجر و قداره مسلح ساخته روانه مسجد کرده بود. مجتمعین بهم ریختند و با چوب و چماق و اسلحه سرد و مشت و لگد به‌چنان‌هم افتادند. سید جمال و اعظ و رهبران مشروطه (طباطبائی و بهبهانی) را طرفدارانشان به زحمت توانستند از معرکه به‌دور برند. شب همان روز علما و آزادیخواهان به حضرت عبدالعظیم رفته عزل عین‌الدوله را از شاه خواستند.

عین‌الدوله کسانی را به حضرت عبدالعظیم فرستاد تا بست نشینان را با خواهش و التماس و یا تهدید و ارعاب به ترک تحصن وادار کنند، ولی موفق نگردید. حتی امیر بهادر جنگ را با سیصد سوار به حضرت عبدالعظیم فرستاد و او با اینکه راههای عبور را از همه جهت برای جلوگیری از تجمع بیشتر مردم بست، مع هذا به جلب رضایت متحصنین توفیق نیافت. شاه شخصاً مداخله کرده ضرورت ایجاد عدالتخانه را به منظور اجرای احکام شرع به عین‌الدوله تأیید کرد. عین‌الدوله برای تظاهر به اطاعت امر شاه شورایی برای بحث و مذاکره تشکیل داد که در شورای مزبور احتشام السلطنه در جهت خلاف نیت صدداعظم رأی به ضرورت تأسیس عدالتخانه داد. عین‌الدوله برای گرفتن زهر چشم، او و سعدالدوله و سید جمال و اعیان‌الملک و رشیدی و مجد الاسلام کرمانی را تبعید کرد و واعظ معروف تهران، حاجی شیخ محمد، را دستگیر کرد. طلبه‌ای به نام سید حسین، که می‌خواست واعظ را در یازده دستگاه ملاقات کند، به علت منع محافظین به شهادت رسید (۲۸ ع ۲ - ۱۳۲۴). نعش سید را مردم روی دست گرفته در کوچه و بازار گرداندند. وقتی سر بازان عین‌الدوله در مقام گرفتن نعش از حاملینش برآمدند، زد و خورد در گرفت. به مردم شلیک شد و ۱۵ نفر به قتل رسیدند که از جمله مقتولین سید عبدالحمید بود.

سینه‌زنی در مسجد جامع و ایراد نطق‌های مهیج و اظهار تأسف از شهادت دوستان و باران آزادی، یک بار دیگر احساسات مردم را برانگیخت و آنها را واداشت که دسته‌جمعی از مسجد خارج شوند و شبیه عزاداری ایام عاشورا، به حرکت درآیند. سر بازان عین‌الدوله باز از حرکتشان ممانعت کردند. زد و خورد دیگر در گرفت و عده‌ای از جمعیت بی‌سلاح به خاک و خون در غلطیدند.



به عذت زبانه کشیدن نایره انقلاب: مظفرالدین شاه مجبور شد عین الدوله را، که باطناً به او امرشاه تمکین نمی کرد، معزول کند و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را به جای وی به صدارت برگزیند و با مشورت و صلاحدید صدراعظم جدید، فرمان مشروطیت را صادر کند (۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۲۴).

مردم پایتخت و ولایات از عطا شدن مشروطیت شادها کردند و آذینها بستند، فرمان شاه را حاجی امین الضرب به سفارت انگلیس برد و به منحصنین ارائه مرزده داد؛ و آنها بعد از حصول اطمینان از تحصن خارج شدند. پناهندگان قم نیز تدریجاً به تهران برگشتند.

همزمان با تحصن مردم پایتخت در قم و حضرت عبدالعظیم و سفارت انگلیس، جماعتی هم در رشت به قونسولگری انگلیس متحصن شدند. انگیزه تحصن مردم را در قونسولگری انگلیس رحیم شیشه‌بر، که از پیشکوتان جنبش مشروطه بود، چنین تعریف می کرد که میرزا تقی خان میراب بایک نفر از سمعی‌ها (مستوفی) اختلاف ملکی پیدا کرده بود که اختلاف مزبور سرانجام به صلح و سازش پایان یافت. حکمران گیلان که از این اختلاف استحضار داشت متعاقب حتم غائله‌سازش طرفین، حقوق دیوانی را علی‌الرسم مطالبه کرد و آنها پاسخ دادند سوء تفاهمی بیش آمده بوده که بحمدالله رفع شده و با عدم طرح اختلاف در محضر ایالت، حقوق و عوارض دیوانی نیز به آن تعلق نمی گیرد. اما جواب مزبور ایالت را قانع نساخت و همچنان به وصول عوارض پافشاری نمود. متداعبین که نمی توانستند با قدرت حاکم ستیز کنند به قونسولخانه انگلیس رفته متحصن شدند. مجامع سری و انجمنهایی که برای به دست آوردن آزادی تلاش می کردند، از فرصت استفاده کرده به عنوان نداشتن امنیت به منحصنین پیوستند و در تلگرافی که به مرکز محضاره شد مطالبه قانون و آزادی کردند (رجب ۱۳۲۴) ۱.

شماره متحصنین روز بروز افزایش می یافت، تا آنکه میرزا حسین‌خان بانگی پیامی از جانب قونسول ابلاغ کرد مبنی بر اینکه تحصن آقایان را به سفارت

۱) مردم حکام گیلان را ایالت می نامیدند.

۲) متن تلگراف در تاریخ بیداری ناظم‌الاسلام ج ۱ ص ۲۷۲ چاپ شده است.



تلگراف کرده بهتر است که تا وصول جواب، فونسلگری را ترك نفرمایند؛ زیرا تلگرافی که از اداره تلگراف به مرکز مخابره شده حاکی از این است که اجتماع در فونسلگری از طرف رجاله‌ها و بیسروپاهاست و قرار است شارژدافر سفارت بهرشت آمده موضوع را تحقیق کند.

پناهندگان، از قبول تکلیف فونسل سرپا می‌زنند و حاضر به خروج از فونسلخانه نمی‌شوند، تا آنکه شارژدافر سفارت (مستر چرچیل) بهرشت آمده می‌بیند اولاً ازدحام از طرف رجاله‌ها و بیسروپاهای نیست؛ افراد با شخصیتی از هر طبقه در این اجتماع حضور دارند تا بآنها تعدادشان بیش از آزمون‌دار است که رئیس تلگراف به مرکز مخابره نموده. این بود که پیشنهاد می‌کند شخصی از طرف متحصنین انتخاب و با وی در زمینه علت تجمع و خواسته‌های آنان مذاکره شود. متحصنین الملك الحکمارا به نمایندگی تعیین می‌کنند؛ و او بعد از توضیح علت تحصین، پیغام می‌آورد که: بیانات نماینده رایه دقت شنیده است و مران‌در را به اطلاع اولیای امور خواهد رسانید؛ معذرتاً صلاح شما در این است که در فونسلخانه نمائنده منتظر اقدامات سریعی که به طور قطع انجام خواهد گرفت باشید.

پناهندگان با زهم سماجت کرده بیرون نمی‌روند و راوی این داستان را انتخاب می‌کند و او در توضیحات بیشترش به شارژدافر انگلیس صریحاً اعلام می‌دارد که ملت خواهان مشروطه است - قانون و آزادی و عدالتخانه می‌خواهد. چرچیل قول می‌دهد که از متحصنین به وجه شایسته‌ای حمایت کند به شرط آنکه بلا درنگ از فونسلخانه خارج شوند. با اتخاذ سند از قول رسمی و جدی شارژدافر انگلیس، جمعیت متحصنین فونسلگری را ترك کرده به دارالحکومه می‌روند. فرماندار وقت، نیمی از روی توس و نیم دیگر از روی اکراه، پشاهندگان جنبش مشروطه را می‌پذیرد و مردم، مسجدی وار، در کف یکی از تاقهای حکومتی نشسته از آزادی و حقوق ملت و عدالتخانه سخن می‌گویند و سرانجام با شعارهای «زننده باد مشروطه!» و «نا بود باد استبداد!» متفرق شده به خانه‌های خویش بازمی‌گردند. مجامع و اجتماعات سری که پیش از این واقعه تشکیل یافته بود، از این به بعد علنی می‌شود و گذشته از ازدیاد و گسترش آنها، تعامسی هم بین آنان با



سوسیال دمکراتهای گرجستان و قفقاز، بر اثر رفت و آمد دائمی ایرانیان به خارج کشور، برقرار می‌گردد.

کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات در مرکز گرجستان (تفلیس) بود که شعبه‌ای هم در بادکو به داشت و افراد با شخصیت و معروفی همچون صادق جیم، زاده و نریمان نریمانوف اعضای حزب بودند. آرم انقلابی حزب مزبور مرد چکمه، پوشی را نشان می‌داد که سر بریده‌ای در دست دارد و زیر پایش شمشیری افتاده است. چون آزادیخواهان روسیه در عصر حکومت تزارها محدودیت‌هایی داشتند و خود در زیر فشار و تضییقات مستبدانه به سر می‌بردند و نمی‌توانستند برای هم‌لردی با آزادیخواهان ایران دست به اقدامات علنی بزنند، لذا وعده‌های صریح و قطعی دادند که از کمک و مساعدت‌های سریشان به آزادیخواهان ایران دریغ نورزند و به‌طوری که در فصول آینده خواهیم دید به وعده‌های خود وفا کردند.



فصل ششم

محمد علیشاه مخالف مشروطیت

مظفرالدین شاه در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ نخستین مجلس شورای ملی را با حضور ۴۶ نفر از وکلای ملت افتتاح کرد و با رسیدن متخین ولایات، وضع قوانین و تعدیل مالیات و سایر اقدامات پارلمانی شروع شد.

نمایندگان منتخب گیلان در این دوره عبارت بودند از میرزاها دیخان لاهیجانی (دیبرسایل)، آقا محمد بزدی (وکیلالتجار)، شیخ حسن رشتی (حسام الاسلام)، حاجی آقا میررشتی (بحرالعلوم)، شیخ حسن (فلك المعالی) و میرزا محمد علی خان رحمت آبادی.

نسبت به انتخاب وکیلالتجار به نمایندگی بازرگانان، اعتراضاتی به مجلس شد و عده‌ای تلگراف زدند که ما او را نمی‌خواهیم. حتی شیخ اسماعیل نام‌رشتی، که یکی از نمایندگان مجلس بود، هنگام بحث در اعتبارنامه وکیلالتجار، از محل نمایندگان برخاست و جملاتی دایره‌مخالفت به زبان آورد. لیکن مجلس که از تحریکات هم‌حرفه‌هایش، که یکی از آنها حاجی داود بود، وقوف یافته بود و از وسعت دامنه اطلاعات اقتصادپش نیز آگاهی داشت، به مخالفت‌های مزبور وقعی ننهاد. همچنین نسبت به انتخاب حاجی آقا میررشتی زمره‌های ناموافق برخاست و انتخابش را صحیح نمی‌دانستند؛ چه، فرماندار رشت گزارش نامساعدی نسبت به انتخابش داده بود، معینا اعتبارنامه‌اش، که نزدیک بود رد شود، به کوشش متنفذین هم‌سلسله‌اش به تصویب رسید.

مظفرالدین شاه سوگند یاد کرده بود مشروطیت را همچنان تقویت و تأیید



کند و وایهش محمدعلی میرزا در ذی‌قعدة ۱۳۲۴ ذیل قانون اساسی را به علامت موافقت امضا کرد، لیکن مستبدین و کسانی که آزادی ملت و حکومت قانون را به ضرر خود می‌دانستند. او را درخفا به مخالفت با مشروطیت تشویق می‌کردند. مظفرالدین شاه در ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ بدوود حیات گفت و ولعهد بلافاصله به جای پدرت شست و ده روز بعد تاجگذاری کرد و در جشن تاجگذاری هم‌عاجال وزیران مملکت را دعوت کرد، مگر جنسین را و این نخستین واکنش کینه‌نورانه‌اش نسبت به بیان مشروطیت بود. اقدام دیگرش اینکه می‌خواست با دست سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی، که از زعمای مشروطیت بودند، انجمن ابائلی تبریز را بگوید و توفیق نیافت.

اصولاً محمد علی شاه با داشتن آموزگاری مانند شاپشال، که علی‌الظاهر به نو درس روسی می‌داد، و نئی در باطن مأمورینهای دیگری داشت، قلیاً با مشروطیت همراه نبود و آن را مخالف قدرت فعال مایشائی خود می‌پنداشت، ولذا از همان روزهای نخست در مقام این برآمد که مشروطیت را از بنیاد براندازد؛ اما جرئت ارزی‌مخالفت عذنی نداشت. زیرا هنوز جای پایش را مستحکم نمی‌دید.

کسانی که دوران ولعهدیش را به یاد داشتند که چگونه افراد مین پرست و روشنفکر، همچون نجیرالملک و شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی، را، که هر يك افتخاری برای ایران محسوب می‌شدند، با قساوت غیر قابل وصف شهید کرد، به خوبی بی می‌برده‌اند که موافقتش با مشروطیت، ناشی از ضعف نفس و کمبود قدرت است و بیخ و باطنی ندارد و همینکه حیل‌هایش به ثمرت شست طینت پیدش را آشکار خواهد ساخت.

نامیردگان از وجها و سرشناسان کشور بودند که با افکار مستبدانه ناصرالدین-شاه مبارزه می‌کردند، و چون محیط ایران برای بیان احساسات و گسترش تعلیماتشان مساعد نبود، جملای وطن نموده راه خروج از کشور را در پیش گرفته بودند و با همفکری سید جمال‌الدین اسدآبادی، به منظور ترویج آزادی و نجات کشور از مظالم حکومت استبداد، در پایتخت آن روزی دولت عثمانی (اسلامبول) به يك سلسله تبلیغات دامنه‌دار پرداخته به بیدار ساختن افکار توده‌های مشرق زمین اقدام کرده



بودند.^۱

ناصرالدین شاه از گسترش فعالیت و تبلیغاتشان به وحشت افتاد و از دولت عثمانی دستگیری و تبعید ابن چهارتن ایرانی را به وسیله سفیر خود در باب عالی درخواست کرد.

سفیر ایران، هنگام ابلاغ درخواست شاه، نکته‌ای هم خود به آن افزود و آن اینکه به پادشاه عثمانی، سلطان عبدالحمید، چنین وانمود کرد که قیام ارامنه به ضد مسلمانان عثمانی به اغوا و تحریک ابن افراد صورت گرفته است.

پادشاه عثمانی، که به حدکفایت تحریک و عصبانی شده بود، دستور داد سه نفر را به طرابوزان تبعید کنند و در مورد نفر چهارم، به ملاحظه شهرت و مقام بین المللی و اینکه در جهان اسلام دارای اعتبار و اهمیت فوق العاده است و تسویه و تبعیدش ممکن است مسلمانان را بشویند و تخت سلطنتش از این جهت در مخاطره بیفتد، به تحت نظر گرفتن از منگانه و کنترل ملاقاتهای روزانه اش اکتفا کرد. مع هذا بعداً شیوع یافت که مرگ ناپهنگام سید به دنباله همین مراقبتها و محدودیتها و مسموم شدنش به دست اودای پادشاه عثمانی، وقوع یافته است.

سید جمال‌الدین اسدآبادی در بعضی کتابهای جدیداً تألیف، فراماسون معرفن شده باید ترجمه داشت که فراماسون بودن سید جمال، با نرسن صحت چیزی از اعتبارش نمی‌کاهد و وابستگی‌اش را به انگلیس و دیگران نمی‌رساند. چه در آن ایام و روزگاری که هنوز هیچ گونه انجمن اجتماعی در ایران تشکیل نیافته بود، عضویت در انجمن فراماسونها، که مرادنامه مشعش و هدفهای انساندوستانه را مطرح می‌کرد، طبعاً روشندان و نیک فطرتانی همچون سید جمال و میرزا آقاخان کرمانی و ظهیرالدوله و امثالهم را، که تفکر بشر دوستانه داشتند، جلب می‌نمود. از این جهت نمی‌توان او و افراد برجسته خدمتگزار دیگری را که امتحانات ملت پرستی و انساندوستی داده‌اند، یا افراد خیانتکاری که به این انجمنها وارد شده‌اند، هم رنگ دانست.

۱) سید جمال‌الدین اسدآبادی دوبار به ایران آمد و بار دوم چون از شاه و درباریان روی خوش نهد به حضرت عبدالعظیم رفت، مختارخان، حاکم آتجاه به دستور شاه وی را دستگیر کرده مورد آهائ فراز داد و به دعوی اینکه سید نیست، بند ازادش را برینده مکشوف الورد، ناسروبیای برهنه به باو بستند و در سرمای زمستان به خانقین روانه کردند. (خاطرات امین‌الدوله، ص ۱۴۳-۱۴۴)



سه نفر تبعیدی را در سلطنت مظفرالدین شاه در مرز ایران و عثمانی تحویل مقامات ایرانی دادند. محمدعلی میرزا دستور داد آنها را به تبریز بیاورند و يك بکشان را در مقابل چشمش سر ببرند و جلسه شان را بای دیوار کهنه‌ای گذاشته دیوار را بر سرشان خراب کنند (صفر ۱۳۱۴ قمری). دکتر خلیل‌خان نقی (اعلم الدوله) در مقالات گوناگون خود می‌نویسد: «مظفرالدین شاه در آخرین روزهای زندگیش می‌گفت این آقا (نشاره به محمدعلی میرزا) را شما نمی‌شناسید. به عین مثل ظل السلطان و آغامحمدخان است. قساوت را از آنها به ارث برده. من به ولیعهدش راضی نبودم و قصد داشتم شماع السلطنه را وایمده‌کنم ولی نگذاشتند. خدا لعنت کند کسانی را که مرا به این کار واداشتند.

این آقا کسی است که در تبریز میرآخور خود را، که با آبروی شخصیتش مخارج اضطراب را روبه‌راه می‌کرد، هنگام مطا‌بئه خسار ج، دستور داد به درخت بسته چوب بزنند، و خود شخصاً ریسائی را که به دور زن آن بدبخت بسته بودند آن قدر سفت و محکم کشید تا سرانجام چشمان میرآخور بینوا از حلقه بیرون جست. یکی از نوشته‌های پنهانی شاه خواستن امین‌السلطان به ایران بود، بدین امید که چون او پرورش یافته دامن استبداد است، قهراً از فکر آزادیخواهانه مشمتر است و شاه خواهد توانست از نیروی فکری او به‌ضد مشروطه خواهان استفاده کند. غافل از اینکه امین‌السلطان امروز، بعد از آن بازدید از مسالک آسیا و اروپا و مشاهده ترقیات ملان مزبور که قطعاً در روحیه‌اش اثر بخشیده، در وضعی نیست که با وجود استقراره شروطیت قادر به حفظ حکومت مطلق‌العنانی باشد و کمکی در این راه به منویات شاه از دستش برآید. همچنانکه دیده شد که با تصدی کامران میرزا (نایب‌السلطنه) در وزارت جنگ، به‌عزت نارضایی مردم، موافقت نکرد. باینکه نایب‌السلطنه عمو و پدر زن شاه بود، و شاه اصرار داشت کامران میرزا در کابینه وزراء باقی بماند، و وجود کامران میرزا در کابینه مفتاح بسی مشکلات بود، و قلد مسلم اینکه شاه را در دست بازیدن به به‌ضی اقدامات تأیید می‌کرد، معین امین‌السلطان. وی را در کمال قدرت و به‌رغم تمایلات شاه، از کابینه اخراج کرد.

امین‌السلطان، يك سال بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه، از منصب وزارت



موزول شده؛ و دو سال بعد، مجدداً سمت سابقش را بازیافت؛ و تا سال ۱۳۲۱ هـ ق مطابق با ۱۹۰۳ م همچنان به این سمت باقی بود. در این سال، که اخذ وام تازه‌ی برقی با رسوم به او تکلیف شد و او مسامحه کرد، استعفا کرد و ناچار به خروج از کشور شد و پیش از آنکه از طرف محمدعلی شاه فرا خوانده شود در اروپا می‌زیست.

در مراجعت به ایران، شخصی که به او شباهت داشت، در بادکوبه، مورد سوء قصد واقع شد؛ ضارب اشتباه کرده بود. مصدوم وی امین‌السلطان، صدراعظم سابق ایران، نبود و او با پراخود پختووی (کشتی پست)، همراه عده‌ای مستحفظ روسی، راه ورود به ایران را در پیش گرفته در دریای خزر پخش می‌رفت. هنگام ورود به انزلی، حاکم گیلان، محمدولی خلعت‌بری نصرالسلطنه، همراه میرزا کریم‌خان رشتی‌خان اکبر، و اینهاج‌السلك نقرشی، پیشکار سردار منصور، با کشتی شاهی به استقبالش رفتند.

معمول این بود که برای ورود کشتیها به بهار، می‌بایست به محض بلند شدن صوت کشتی و نزدیک شدنش به ساحل، يك کشتی بخاری سریع‌السیر از غازیان به دریا گسیل شود، تا با راهنمایی او کشتیها به داخل بهار وارد شوند و در غیر این صورت امکان داشت کشتیها به گل بنشینند.

امیراصلان‌خان میرونیج با يك دسته قزاق مسلح ایرانی، که مأمور حفظ انتظامات شده بودند، ورود کشتی حامل ناوکل را انتظار می‌کشید. سربازان ساخلو انزلی نیز از طرف حکومت به آنها پیوستند. چند هزار نفر اهالی انزلی و غازیان و سوسر پشت سر سربازها به تماشای ابستاده بودند. جماعتی هم در نکه‌ها، وسط بهار، جای گرفته منظره را تماشا می‌کردند. کشتی شاهی در دریا به پختووی نزدیک شد و امین‌السلطان به درونش جای گرفت. کشتی امواج دریا را شکافته به غازیان نزدیک شد، در حالی که کشتی پختووی را به دنبالش می‌کشید. به مجرد نزدیک شدن کشتی شاهی به کُری و در همان زمان که مأمورین حفظ انتظامات مردم را از جلو

(۱) دجس مزبور را مخبر السلطنه هدایت در کتاب «خاطرات و خاطرات» میرزا، س.خان معین نام برده است (ص ۱۵۴).



آمدن به کرپی منع می کردند، فریادهایی از میان جمعیت برخاست و شعارهای تندی علیه اتابک داده شد: «ما نمی گذاریم این خائن ملت قدم به خاک مملکت بگذارد.»

خون مردم به جوش آمده به یک هیجان عظیمی تبدیل شده بود، و با وجود آن همه شمشیرها و سرنیزه ها که برای تشریفات ورود صدراعظم سابق ایران در آسمان صاف انزلی می درخشید، روبرو شدن با یک چنین تظاهر بزرگ، بی سابقه بود. هرچه مردم را با سرنیزه عقب می زدند، آنها پروا نکرده جلو ترمی آمدند و صداها را خشن تر می ساختند.

سر بازان نالش، که گویا دستورهای محرمانه ای هم از کبینه سری انزلی داشتند، از اعمال خشونت نسبت به مردم دست کشیده میدان را خالی کردند. قزاقان و سر بازان دولتی به داخل کشتی رفته مهابی تیراندازی شدند. در زمانی کوتاه تمام کرپی غازیان به تصرف تظاهر کنندگان درآمد. اسماعیل عمومی و اسدالله عبداللهی، که از مجاهدین انزلی بودند، تظاهران را رهبری می کردند. حسن مستوفی (مستوفی الممالک): که از همراهان اتابک بود، بسازی عرشه کشتی نمایان شد و خطاب به جمعیت گفت: «شاه اتابک را احضار کرده است، از ورودش ممانعت نکنید. چنانچه تردید دارید به تهران تلگراف کنید.» مردم ساکت نمی شدند و سخنرانهای پراکنده همچنان ادامه داشت. ظاهراً اسلحه های کمتری هم همراه بعضیها بود تا در صورت ضرورت استعمال کنند. صاحب منصب روسی مأمور بدرقه اتابک بیانات مستوفی را تأیید کرد و گفت: «اتابک را شاه ایران خواسته است و دولت روس آورده، چرا ممانعت می کنید؟» جوابهایی از طرف مردم داده شد که خلاصه اش عدم رضایت ملت از ورود اتابک بود، تا جایی که عده ای از شناگران ماهر انزلی آماده شدند زیر آب رفته کشتی اتابک را با وسایل موجود سوراخ کرده به قعر دریا بفرستند.

اتابک مصلحت دید که برنی جلوگیری از خطر تصادم به دریا بسرگردد و چنین کرد و در خطابش به مردم گفت: «من برای خدمت به مشروطیت به ایران آمدم. شما به مجلس تلگراف کنید، اگر اجازه دادند، پیاده می شوم، و الا برمی گردم.» و با



بازگشتش به دریا، نظاہرات پابن یافت و مردم متفرق شدند.

صاحب منصب روس بعد از این ماجرا به انجمن ولایتی رفت و مطالبی از قول اتابک بیان داشت و تقاضا کرد چند نفر نماینده از طرف انجمن نزدش بروند تا او نظہاراتش را شفاهی بیان کند. لیکن هیچ یک از اعضای انجمن به قبول این پیشنهاد رضایت ندادند؛ تا آنکه مجلس شورای ملی، به وسیله حاجی میرزا محمد رضا حکیمی، رئیس انجمن ابالتی تیلان، این اجازه را صادر کرد؛ و به احترام دستور مجلس، دو نفر از روحانیون آنزلی، سید رفیع خلخالی و شیخ ابراهیم آبکناری، وکلای انجمن شهر، به کشتی رفته و ضمن ایراد خطابه‌ای مجاز بودن امین السلطان را به پیاده شدن به خاک کشور اعلام داشتند (۲۷ ع ۱۶ - ۱۳۲۵ ه. ق).

امین السلطان بعد از آنکه شرحی به عنوان تشکر از اهالی نوشت، به ساحل پیاده شد و راه تهران را در پیش گرفت. جواب امین السلطان که گراور شده چنین است:

در جواب خطابه آقایان آنزلی تشکر می‌نمایم از حسن نیتی که در باره من اظهار نموده‌اند و از روی کمال وطن پرستی برادران وطن عزیز خودم را تبریک می‌گویم از این نعمت عظیمی که بندگان اغلب حضرت اقدس همایونی خلد الله ملکه و سلطانه به همه ملت و وطن ما مرحمت فرموده و اساس دولت قدیم قویم ایران را مشروطه و به واسطه ایجاد مجلس شورای کبری ملی محکم و مملکت را به پوشانیدن خلمت آزادی مزین فرموده‌اند و انشاء الله هر روز به تقویت و ترتیب شاهانه بر استحضامات دولت و تزیینات مملکت خواهند افزود.

نقشه دیگر پنهانی شاه علیه جنبش مشروطه خواهی ایجاد تفرقه و نفاق بین سران قوم، به ویژه بین پیشوایان روحانی بود که تا حدودی در این راه موفق حاصل شده بود؛ نوشته بود از کمکهای فکری حاجی شیخ فضل الله نوری برخوردار شود و او را که در بادی امر از موافقین جنبش مشروطه بود به سوی خود جلب نماید.



مرحوم مرتضی فرهنگ (ترجمان ممالک) می گفت:

کناره گیری شیخ از آنجا شروع شد که می دید همه کارها به نام سیدین است (سید محمد طباطبائی و سید عبدالنزهتیهائی) و او را هیچ به حساب نمی آورند. يك روز که حاجی آقا محسن عراقی از طرف عین الدوله به مسجد جمعه آمد و سائیش را ابلاغ کرد مبنی بر اینکه بهتر است آقا بان علما مخرمانه متفرق شوند و الا تا چارم به زور متفرق کنم؛ حاجی شیخ فضل الله که در مسجد حضور داشت، گفت: «آیا این حرفها زده ان عین الدوله خارج شده است؟» حاجی آقا محسن که خلتش تنگ شده بود، با تغییر گفت: «یعنی من دروغ می گویم، آخوند!» حاجی شیخ مجدداً اظهار کرد: «کسی که حیات و ممانش زیر قلم ماست چگونه جرئت می کند چنین جملاتی را به زبان بیاورد. به او بگو ما از تو و اومه ای نداریم و عتقرب تکلیفت را روشن می کنیم.» عفايش را برداشت و رفت.

روز دیگر که در همین زمینه گفتگو می شد دوستان شیخ ملامت کردند که چرا به حاجی آقا محسن تندی کرده و نسبت به عین الدوله به درشتی سخن گفته است شیخ که انتظار چنین شماتی را از دوستانش نداشت، به علاوه می دید که سیدین گاهی به نعل می زنند گاهی به بیخ و صراحتی در گفتارشان نیست و با این حال مورد توجهند. بلند شد و گفت: «خدا حافظ، من دیگر به مسجد بر نخواهم گشت.» و رفت که رفت. من و سید یعقوب انوار از طرف سیدین مأور شدیم به محضرش رانه بگویم؛ اتحاد برای وحدت اسلام لازم است، تشریف بیاورید مسجد و همکارینان را مانند سابق ادامه بدهید. اودعوت سیدین را نپذیرفت و همچنان به تصمیمش باقی ماند.

حاجی شیخ فضل الله توری یکی از مجتهدین مسلم بود و بین عامه نفوذ بسیار داشت. در مخالفتی که بعداً با مشروطیت پیدا کرد اعلامیه ها و تگرافات متعدد به نجف و شهرستانهای ایران فرستاد و برکنار آمدن از مشروطیت را تحریر و ترغیب می نمود. مشروطه را بدعت و بدعت را مخرب دین اسلام و مسلمانی معرفی



می کرد و خود با جماعتی از مردان به حضرت عبدالعظیم رفته تحصن اختیار نمود. مراجع روحانی و مشروطه خواهان به ملاقاتش رفته آنچه تلاش کردند 'ورا به خروج از تحصن قانع کنند. نذیر نبقناد و او هم چنان در نقش مخالف مشروطه به تحصن ادامه داد.

مجلس شورای ملی ناچار شد پرده را بالا بزند و عات قیام شیخ را به حجج اسلام نجف تلگراف کند و بگوید که آقا اعزام حشمت الممالک را به حکومت سیستان و فائزات توصیه کرده بود. چون توصیه را مجلس نپذیرفت از در مخالفت برآمده است.

حجج اسلام نجف، عبدالله مازندرانی، محمد کاظم خراسانی و حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل اعلام کردند که تأسیس مجلس شورای ملی برای رفع ظلم و اعانت به مملو و فرمانر به معروف و ترفیه حال رعیت و حفظ بیضه اسلام است، مخالفت با آن مخالفت با شرع و بمنزله مخالفت با صاحب شریعت است. وقتی دیده شد حاجی شیخ به هیچ روحاضر به عدول از تصمیمش نیست از طرف مراجع تقلید تلگراف زیر به عنوان آقایان طباطبائی و بهبهانی مخابره گردید: «توری چون محل آسایش و مفسد است تصرفش در او و حرام است.» فتوای مزبور نتایج بد به بار آورد و حاجی شیخ را نزد مردم منفور و مورد طعن و دشنام فرار داد.

از واقعات ربیع الاول ۱۳۲۵ ق سقوط کابینه وزیران خم و تشکیل دولت جدید است به نخست وزیر؛ تا بک و نیز احضار شدن نمایندگان گیلان و آذربایجان، به درخواست انجمن ایالتی گیلان، به تلگرافخانه و مذاکره در اطراف نظامنامه انجمنهای ایالتی و متمم قانون اساسی و تأسیس بانک ملی، که فوریت انجام خواسته‌ها را انجمن به تهران گوشزد می کرد.

در این باره در مجلس شورای ملی گفتگو‌هایی پیش آمد و احتجاجاتی صورت گرفت. یکی از وکلای انجمن ایالتی گیلان حق حکم ندارد، به آنها باید تذکر داد در مواقع ضرورت به اطلاعشان خواهد رسید چه کنند. وکیل دیگر پاسخ داد: این نظر صحیح نیست، در مملکت مشروطه حق حکم با ملت است و ملت آقا



بالاسرنمی خواهد. مخالف و موافق در این زمینه بحثهایی می کنند. سرانجام قرار می شود جوابی به این مضمون بهرشت و انزلی مخابره شود:

نظامنامه های انجمن ایالتی و ولایتی و متمم قانون اساسی تهیه شده و قریباً به صحنه همایونی رسیده جهت اجرا ابلاغ خواهد گردید. امتیازنامه بانك نیز به صحنه رسیده خواهش داریم عرصه را به مجلس تنگ نگیرید تا واکلا بتوانند با فراغت بال به تمشیت امور مربوطه بپردازند.

در رجب ۱۳۲۵ هـ. ق. هنگامی که امین السلطان از مجلس شورای ملی بر- می گشت، مورد سوء قصد واقع شد. قاتلش از مهر که گر بخت و در چند قدمی میدان بهارستان با شلیک يك گلوله به زندگیش خاتمه داد.

درباره انگیزه قتل و نام قاتل سخنهای مختلف گفته شده است. برخی از نویسندگان تاریخ مشروطیت کشته شدن اتابك را منسوب به عباس آقا نام نمی دانند و معتقدند که کشته شدن اتابك موقر السلطنه بود، و گفتار عده ای از رجال، مانند حسن مستوفی و صاحب اختیار و خیر السلطنه و نصر الملک و شیخ المانک را دلیل می آورند که آنها محمد علی شاه را قاتل اتابك می دانسته اند. چنانکه دکتر مهدی خان ملک زاده می نویسد: از زبان دبیر السلطان شنیده است که محمد علی شاه او و مجتهد السلطان و موقر السلطنه را مأمور قتل اتابك کرده بود و انگیزه این اقدام آنکه محمد علی شاه در وقعه اخراج کامران میرزا از کابینه سخت ناراضی شده کینه اتابك را بعد گرفته بود.

دیگر آنکه حوس رحیم خان چنپانلو، که به دست اتابك صورت گرفت، در نظر شاه گناه غیر قابل عفو به شمار می آمد.

سوم آنکه احترام و تکریمی که شاه از او انتظار داشت، به عمل نمی آورد و به قدری شاه را از خود ظنین ساخته بود که روزی اتابك بدون اطلاع قبلی به دربار رفت، شاه که دیدار ناگهانی صدر اعظمش را انتظار نداشت، از او مضطربانه پرسید:

(۱) تاریخ مشروطیت ایران، ج ۳، ص ۲۴.
(۲) انقلاب ایران براون، صفحات ۱۵۴ و ۱۵۵.



«برای گرفتن استعفاً از من به دربار آمده اید؟» اتابك يا بی‌اعتنایی جواب داد: «نه، چنین قصدی در بین نیست.»

دلیل دیگر اینکه بعد از کشته شدن اتابك، محمدعلی شاه نه فقط اظهار تأسفی نکرد، بلکه باطناً بشاش و شادمان هم بود. از قول دبیر السلطان نقل شده که: روز کشته شدن اتابك من در خانه بودم و موقر السلطنه مأموریتی که از جانب شاه داشت انجام داد. مخبر السلطنه هدایت می‌نویسد که اتابك به دست دولتها و به نام ملیون ترور شد.

دوستعلیخان معیرالممالک نیز قتل اتابك را به دست مفاخرالملک و موقر-السلطنه می‌داند.

مستشارالدوله (صادق) هم معتقد بود که نوطئه قتل اتابك به امر محمدعلی شاه بود که سعدالدوله و موقر و سردار فشفشه و صنیع حضرت و رحیم‌زاده (تبریزی) و جماعتی دیگر شریک بوده و عمال محمدعلی شاه عباس آقا را زدند.^۱ شادروان احمد کسروی و استاد محیط طباطبائی و آقای عبدالحسین نوائی قاتل اتابك را همان عباس آقای صراف آذربایجانی، عضو انجمن آذربایجانیها، شماره ۴۹؛ معرفی نموده‌اند.^۲

آنچه محقق است مباشرت قتل همان عباس آقای صراف تبریزی بود که همراه چند نفردیگر، که یکی از آنها حیدرخان عمواغلی بود، مأموریت این کار را داشت. عده‌ای که حاضر و ناظر واقعه بودند به چشم دیدند که عباس، پس از ترور اتابك، با به فرار نهاد و محاذی خیابان صغیرشاه به زمین خورد و از بیم گرفتار شدن به دست دشمن انتحار کرد؛ و یا به قولی دیگر، همراهانش به منظور پوشیده ماندن سر* واقعه، مباشرت قتل را سر به نیست کردند؛ و در هر حال منافاتی ندارد از اینکه بجز عباس صراف تبریزی کسان دیگری هم برای این امر دستوراتی از محمدعلی شاه در بافت کرده باشند.

۱) سیاستگران دوره قاجار، ج ۴، ص ۳۱۶.
۲) انقلاب ایران برآون، صفحات ۱۵۴ و ۱۵۵.



ترجمان الممالک فرهنگ: که آن ایام اعتضادالمله لقب داشت، نقل می‌کرد که روز واقعه همراه میرسیدعلی بهبهانی و سیداحمد زنجانی (مستشار بعدی دیوان عالی کشور) جلوس در مجلس بودیم که دیدیم امین السلطان و سیدعبدالله بهبهانی از مجلس خارج می‌شوند. مستمندی جلوی بهبهانی رفت و از او تقاضای کمک کرد. بهبهانی به طرف جیب گشاد سمت راستش خم شد تا از اعماق جیبش پولی بیرون کشیده به وی بدهد. در این هنگام امین السلطان چند قدم از بهبهانی دور شده و جلورفته بود که ناگهان گرد و خاک کی به فضا پراکنده شد که مردم به مالدن و پانک کردن چشمانشان مشغول شدند و متعاقب آن صدای تیر برخاست. معلوم شد به صدر اعظم سوء قصد شده است (۲۱ رجب ۱۳۲۵).

امین السلطان با گلوله‌ای که از بازار بلوم مرد تروریستی شلیک شده بود، به زمین افتاد، و درخونش در غلطید، و بلافاصله وی را در کاسکة شخصیش گذاشته به نجانباش بردند. چند لحظه بعد اوایل خیابان صفیعلیشاه تیر دیگری شلیک شد و ما به آن سمت متوجه شده دیدیم عباس آقا صراف تبریزی، که جلوس امامزاده زید دکان صرافش داشت، گلوله‌ای میان دهانش نخالی کرده و در گذشته است.

ناگفته نماند که فتوای مراجع تقلید محمد شریانی، محمد کاظم خراسانی، محمد حسن مامقانی و میرزا حسین تجل حاجی میرزا خلیل، دایر به نجابت ذاتی و کفر باطنی اتایک، در وقوع حادثه بی‌تأثیر نبود.

دکتر فریدون آدمیت در فکر آزادی می‌نویسد: «امین السلطان عوامل تفوق سیاست روس به سیاست انگلیس در ایران به‌شمار می‌رفت. انگلیسها با وی جداً مخالف بوده کینه‌اش را بدل داشتند.»^۱

و در جای دیگر بیان می‌کند که اتایک در سفر اروپا متوجه خطایای سابق خود شده و اظهار تدامت می‌کرد؛ و از قول عون الممالک نقل می‌کند که اتایک نزد رئیس جامعه آدمیت، میرزا عباس‌قاسمی خان، سوگند یاد کرده بود با مشروطیت همراه باشد. دکتر فوریه در کتاب سه‌ساله در ایران نوشته است: علت نزدیک شدن امین-

(۱) ص ۲۵۹.



السلطان به روسها شکستی بود که سیاست انگلیس دروقعهٔ رؤی ازسیاست روسیه خورد. چون روسها قبل از عزل امین السلطان را از شاه طلب می کردند در مقابل تسلیم امین السلطان به سیاست روس حاضر شدند از او تقویت کنند.

مرحوم محمود - محمود در فخر تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس می نویسد: «یگانه مسبب از بین رفتن نفوذ انگلیس در ایران میرزا علی اصغر خان اتابک بود. اتابک در این سالها از مساعدتهای دولت روس کملا برخوردار بود. با اینکه از روسها دل خوشی نداشت، اما برای اینکه از سیاسی عمال انگلیس مصون بماند به طرف روسها تمایل پیدا کرد؛ و از این اظهار تمایل چندان سودی هم عاید روسها نگردید. ظاهراً این بود که اتابک تحت حمایت روسها قرار گرفته است.^۱»
و در جای دیگر می گوید: «نه دولت روس و نه دولت انگلیس با بودن اتابک نمی توانستند در ایران اعمال نفوذ کنند.^۲»

«رفتن سرآرتور هاروینگ به عتبات و ملاقات با عده ای از علمای روحانی در نجف و خرج مبالغ زیادی از وجوه اوقاف هندوستان، که در اختیار وزیر مختار انگلیس مقیم در بار ایران بود، زمینه تکفیر اتابک را فراهم نمود.^۳»

«آخرین تهمتی که به اتابک بستند قتل حکیم الملک در رشت بود.^۴»
«با رفتن اتابک و آمدن عین الدوله انگلیسها به اوضاع مسلط شدند.
انگلیسها بعد از رفتن اتابک برای مسافرت سوم شاه به ایران فرض دادند.^۵»

در کتاب زندگی سیاسی اتابک اعظم، نوشته آقای مهابد امیری سطور زیر خوانده می شود: «از مردم، ممردستانهایی در خصوص بزرگواری و بذل و بخششهای کریمانه اتابک می شنیدم که کرامتهای حاتم و سخاوتهای هرمکیان را به یاد می آورد. کسی که مظهر آن عواطف مردم داری و صفات عالی انسانی باشد، هرگز نمی تواند به کشور خود خیانت کند.»

اعتماد السلطنه دربارهٔ اتابک نوشته است: «منی دانم طاعون مصرش بخوانم یا وبای هند، بلایی بود که به جان دولت و ملت افتاد و ایران را به یاد فنا داد. وی

(۱) ج ۸ ص ۵۲، (۲) همان کتاب، ص ۵۳، (۳) همان کتاب، ص ۵۵.



جامع تمام رذایل و فاقد کلیه فضایل بود.»

برای اتابک مجلس ختم: به طوری که معمولاً به بین مسلمانان است؛ گذاشته نشد و تشریفاتی هم از طرف دولت به عمل نیامد.

دکتر اسماعیل رضوانی، نویسنده کتاب انقلاب مشروطه ایران، اتابک را از باهوشترین و زرنگترین مردان آن زمان معرفی کرده است که در سختترین هنگامها خود را نمی باخت، و بدون اینکه بیعی به خود راه دهد به میدان می آمد، و گره های ناگشودنی را با سر پنجه ندبیر می گشود. افسوس که این همه کفایت و زیرکی را در راه اضمحلال و نابودی ایران به کار برد. تمام امتیازاتی که در دوره قاجاریه به اجنبیان داده شد، سوای امتیاز رونه، به دست او و به امضای او بود.

در صدارت سوم امین السلطان، فتنه سالارالدوله، فرزند سوم مظفرالدین شاه، روی داد که مدعی تاج و تخت شد، و برای اینکه بین مشروطه خواهان پایگاهی به دست آورد، حامل مشروطیت و قانون اساسی گردید، و اعلامیه هایی دایره فواید مشروطیت منتشر ساخت، و با کمکهای مادی و معنوی مشروطه خواهان توانست بسیاری از نقاط غرب ایران را تصرف نماید، و چنانکه نوشته اند تا نهادند هم پیش آمد، لیکن مشروطه خواهان بر اثر روش منتهی مجلس شورای ملی در باره اش مجبور شدند از دور و برش پراکنده شوند، و او نتیجه ای از همه تلاشهایش به دست نیاورد، و سرانجام در نهایت شکست خورده به قونسو نگری انگلیس در کرمانشاه پناه برد، و بعد از کسب امنیت جانی به نمایندگی شاه، ظهیرالدوله، تسلیم گردید.

پیش از ورود اتابک به ایران، دو فرزند چهار جنگی روس به نام «گورگ تپه» و «اراز» وارد بغاز انزلی شده ۲۶ تیر توپ شلیک کردند که از توپخانه انزلی هم در جوابشان ۲۴ تیر توپ شلیک شد. فرماندهان کشتیهای مزبور متعاقب این اقدام به ساحل پیاده شده از توپخانه انزلی دین کردند.

انگیزه این اقدام بر کسی معلوم نشد که برای ادای احترام نسبت به صدر اعظم سابق ایران است یا ترسانیدن مردم، چه، نشریفات مزبور معمولاً به احترام امرا و سلاطین و رؤسای جمهوری بایست رعایت شود نه غیر آنها.

صنیع الدوله رئیس مجلس شورای ملی، که با اتابک دوست بود، متعاقب



ترور شدن آنا بک استعفا کرد و او حنشام؛ سلطنه به جایش انتخاب گردید. نوبیزنواست با ملیون کنار بیاید؛ و چون ملیون با وزارت جنگی برادرش علاء الدوله روی موافقت نشان ندادند. او اذاین بابت رنجیده خاطر بود و منتظر فرصت بود تا از جمیع خود را کنار بکشد؛ و یک ماه پس از برتاب بمب به سوی محمد علی شاه در سر تخت بر بر بهاء استعفا کرد و ممتاز الدوله به جایش نشست.

شگفت آنکه همان روز که امین السلطان در میدان بهارستان ترور شد، قرنه داد روس و انگلیس، که به موجب آن کشور ایران به دو منطقه نفوذ تقسیم می شد. به امضا رسید.

بعد از امین السلطان؛ ابراهیم قراگوزلو ناصر الملک به صدارت انتخاب شد. و او حسن پیر نیامشیر الدوله را به وزارت خارجه تعیین کرد. جوادخان سعید الدوله که همین سمت را در کابینه قبلی داشت دمیغ شد و شروع به تفتین کرد.

محمد علی شاه علاقه ای به زمامداری ناصر الملک نداشت. زیرا وی را برای اجرای نیایش مساعد نمی دید. و به منظور جلب رضایت مجلسیان بود که به زمامداریش تن در داد؛ و پس از انتخاب و شروع به کار دائماً بی بهانه می گشت تا او را از کار بر کنار کند.

در واقعه میدان توپخانه، که دست بخت شخص شاه بود، موقع بر انداختن صدراعظم فرا رسید. به امیر بهادر دستور بازداشت تمام اعضای کابینه را داد؛ و او وزرا را در یکی از اتاقهای کاخ گلستان توقیف کرده حفاظتشان را به حاجب الدوله سپرد.

ناصر الملک؛ که می اندیشید درباره خودش نیز همین تصمیم اجرا خواهد شد؛ ماجرا را قبلاً به سفارت انگلیس اطلاع داد و سپس عازم دربار گردید. شاه در شرفیابی صدراعظمش چند ضربه با چوب دستی کسوفچی کسه در دست داشت؛ به وی تواخت و باهانت و هتاکیهای معمول به او باش؛ دستور توقیفش را به امیر بهادر جنگ داد. چرچیل؛ کاردار سفارت انگلیس؛ اجازه ملاقات خواست. شاه؛ که منظور از این ملاقات را حدس می زد؛ طفره رفت و ملاقات را به وقت دیگر موکول ساخت. عضو سفارت انگلیس اصرار ورزیده گفت از جانب سفیر حامل عرض فوری



است و باید حتماً پیام فوری سفیر به سمع اعلیحضرت برسد، و باشند این جملات بود که شاه خواه ناخواه نماینده سفارت را بذیرقت.

چرچیل به شاه گفت: چون ناصر الملک از طرف دولت منبع اودارای عالمترین نشان است، سفارت مایل است بدانند آیا گناه و خیانتی که او کرده به اعلیحضرت مسلم شده است تا دولت انگلستان نشانش را از او پس بگیرد، یا نه؛ و گناهی کم او مرتکب شده چیست؟

شاه به معاذیری چند متوسل شد؛ و سرانجام، بعد از گفت و گوی بسیار، موافقت کرد که ناصر الملک آزاد شود، به شرطی که در ایران نماند از کشور بیرون رود.

همان روز ناصر الملک به خانه اش منتقل و صبح روز بعد عازم اروپا می شود. و بدین طریق کابینه ای که در رمضان ۱۳۲۵ هـ ق تشکیل یافته بود، سقوط می کند.

در ۲۵ شوال ۱۳۲۵ هـ ق شاه به مجلس آمده با حضور اعیان و رجال سوگند یاد می کند که به تشدید میانی مشروطیت اقدام خواهد کرد، و قرآنی را که در ظهرش سوگندنامه نوشته شده بود، امضا می کند.

در همین ماده دستخطی به عنوان مجلس صدور می یابد که مفاد آن گله از اجتماعات بود و ازوم تفکیک و ظایف قوای مقننه و مجریه. مجلس جواب می دهد که در قانون اساسی این موضوع پیشبینی شده و هیچ وقت مجلس از حدود وظایفش تجاوز نکرده است. اجتماعات آزادند و برای آن آئین نامه تهیه شده و قریباً به صحت همایونی خواهد رسید؛ و بعد از آن هر يك از اجتماعات که موافق آئین نامه تشکیل یافته باشند ابقا و از بقیه جلوگیری خواهد شد.

در نهم ذیحجه ۱۳۲۵ هـ ق واقعه توپخانه به راه افتاد. دستجات مسلحی از قوای دولتی، همراه چند تن اوباش، با شرکت عددهای از اهل عساکر، در میدان توپخانه (میدان سپه فعلی) چادرهایی زدند و نظامیهای ایران کردند به کارگردانی مقتدر نظام و صنایع حضرت و چند تن از افسران توپخانه؛ و خیابانهای علاءالدوله (فردوسی) و لاله زار و سرچشمه و باب همایون و باغ شاه (خیابان سپه) را اشغال



کردند؛ به مجلس شورای ملی و مسجد سپهسالار یورش بردند و چند تیری هم بین آنها و مجاهدین کشیک مجلس و مسجد زد و بدل شد؛ و سرانجام به جای اولشان بازگشتند. از جماعت دو جوانیون حاجی شیخ فضل الله نوری، سیدعلی آقا بزدی (پدرسید ضیاء الدین طباطبائی، نخست وزیر کابینه کودتا)، نقیب السادات شیرازی، حاجی میرزا ابوطالب زنجانی و ملامحمد آملی در این ماجرا شرکت داشتند و اعلامیه‌هایی نیز علیه مشروطه خواهان نشر دادند.

آزادخواهان گیلان، بعد از استحضار از این واقعه، به هرجان آمده با افمنه مینتنگ در سبزمیدان رشت مسلح شده آماده گیشاندن برای حرکت به مرکز و مقابله با این صحنه سازها اعلام داشتند. زعمای قوم نصیحت کردند که دسته جمعی به تلگرافخانه رفته نمایندگان گیلان را بدوای تحقیق از عطل واقعه احضار و پس از مذاکرات حضوری، لایحه لاتمضاء، اقدام به حرکت کنند.

در آن روز چند تن از مشروطه خواهان، که بین آنها يك نفر زن بود، به دست جماعت او باش کشته شدند. نقیب السادات شیرازی، هنگامی که با قلمتراش چشم یکی از آزادخواهان را از حلقه درمی آورد. فریاد کرد: ای مسلمانان، شاهد باشید، و در روز قیامت در حضور جدم شهادت بدهید که من در راه دین، نخستین کسی هستم که چشم يك مشروطه خواه را بیرون آوردم. جملات « ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی خواهیم.» از ابتکارات همین ذوات منجم است.

به طوری که نوشته‌اند، این نمایش رسوا قریب يك هفته ادامه داشت، و وقتی محمد علی شاه دید بخش نگرفته و تأثیری که از آن انتظار داشت به دست نیامده، ماستهارا کبسه کرد و با استحضار از نفر مردم پایتخت نسبت به صحنه‌های فجیع این نمایش مفتضح، ناچار شد سوگندنامه گذشته اش را يك بار دیگر به شرح زیر تأیید کند:

چون به واسطه انقلاباتی که این چند روزه در تهران و سایر ولایات واقع شد برای مردم سوءظن حاصل شده که خدای نخواسته در مقام نقض عهد و مخالفت با قانون اساسی هستیم لذا برای رفع این سوءظن و اطمینان خاطر عموم ملت به کلام الله مجید قسم باد می کنیم که اساس مشروطیت



وقوانین اساسی را کلاً در کمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجراء آنرا به هیچ وجه غفلت نکنیم و هر کس برخلاف مشروطیت رفتار کرد مجازات سخت بدهیم و هرگاه نقش عهد و مخالفت از ما بروز کند در نزد صاحبقرآن مطابق عهد و شروط و قسمی که از و کلام ملت گرفته ایم مسئول باشیم.

شروط مورد موافقت شاه و مجلس، که در جلسه ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ هـ ق مجلس درباره اش مذاکره شد، عبارت بود از تبعید سعدالدوله؛ مجازات اشرار؛ استقراردوست سوازلت نظر مجلس، اطاعت ادارات فئونی از دستور وزارت جنگ، و عدم دخالت امیر بهادر در بعضی کارها؛ و بموجب شروط مزبور سعدالدوله تبعید شد، امیر بهادر جنگ از تمام مناصبش به استثنای ریاست‌گذار معزول شد و شروط دیگر کعایش عملی شدند. کمیته‌های مشروطیت ولایات چون دست شاه را خوانده و می‌دانستند که ضعف قدرت عامل این موافقت است و الامخالفت باطنی شاه که تا کن به قوت و اعتبارش باقی است، در مقام تهیه سلاح برآمده آمدند شدند که بخار راه مشروطیت را از میان بردارند. این بود که در محرم ۱۳۲۶ هـ ق به شاه سوء قصد شد و دو نارنجک به طرف ماشین او، که از خیابان اکیاتان می‌گذشت تا به دوشان تپه برود، پرتاب گردید که چند نفر در این واقعه به قتل رسیدند، ولی خود شاه صدمه‌های ندید، زیرا ماشینش از جلو و کالسکه‌اش از عقب حرکت می‌کرد. شایع بود که اجرای این تصمیم به حیدرخان عمواغلی و هم‌دستانش محول شده است. طبیعی است که پیشامد مزبور شاه را قهراً متغیر ساخت و در مقام انتقام‌جویی برآمد.

چند نفری که عضو بت‌انجمن‌ها را داشتند، به انعام این عمل دستگیر و بازداشت شدند. لیکن انجمن «برادران دروازه فروین» و انجمن «آذربایجانیه» و انجمن «مظفری» اعتراض کردند و گفتند که متهمین بایستی مطابق قانون، وسیله مقامات صالحه، تحت تعقیب قرار بگیرند نه از طرف شاه. حرفی بود منطقی و شاه مجبور

۱/ راهنمای کتاب، ج ۱، ص ۲۶۶.



شد متهمین را تحویل مقامات قانونی بدهد؛ و آنها چون دلالتی بر اثبات اتهام نسبت به بازداشت‌شدگان نیافتند، آزادشان کردند.

از نوشته‌های تاریخی چنین برمی‌آید که شاه میرزا سلیمان‌خان می‌کده، رئیس انجمن «دروازه قزوین» را گرفت و مجوس ساخت، و از مجلس تبعید هشت نفر از رهبران مشروطه‌راء که در میان آنها دهخدا و مساوات و صور اسرافیل و ملک‌المشکلمین بودند، درخواست کرد، ولی مجلس نه تنها با این پیشنهاد روی موافقت نشان نداد بلکه محدود بودن اختیارات سلطنت را مطرح ساخت و با پیش آمدن اختلافات دیگر تشکیل کمیته مختلط پیشنهاد شد تا مسائل مورد اختلاف دربار و مجلس به وسیله کمیته مزبور حل و فصل شود. شاه این پیشنهاد را پذیرفت و غرض از این موافقت محتملاً اغفال مجلسیان بود و او نمود کردن اینکه با پیشنهادات صلح طلبانه و خیر اندیشانه همراه است. لیکن در خفا مشغول تهیه نقشه عملیات آینده بود. محمد علی شاه بعد از واقعه سر تخت بر بریها، با مجلس و مطبوعات به طور کج‌دار و مریز رفتار می‌کرد؛ حتی خشمش را درباره يك مقاله تند، که سید محمد رضا مساوات علیه او نوشته بود، فرو خورد و بنا بر سنت دموکراسی در دادگستری اقامه دعوی کرد تا نویسنده مقاله را بر طبق قانون مشروطیت به مجازات برساند. لیکن این کار عملی نشد و به وساطت عضد الملک غائله پایان یافت و محاکمه سرنگرفت. شاه برای آنکه قدرتش را يك بار دیگر بنماید، چندان از اعیان و شاهزادگان امثال سردار منصور و جلال الدوله‌راء که عملی جز تذکر به شاه در وفای به عهد انجام نداده بودند، بازداشت و به فیروز کوه تبعید کرد.

نظام السلطنه بعد از ناصر الملک مأمور تشکیل کابینه شد (۴ ع ۲ - ۱۳۲۶ ه ق). شاه يك روز، بعد از تشکیل کابینه، اعلامیه زیر را منتشر ساخت:

ملت نجیب ایران، که فرزندان حقیقی و روحانی ما هستند، البته خوشحال نخواهند شد که دولت شش هزار ساله‌شان با ایمال هوی و هوس جمعی مغرض و خود خواه، که به کلی از حیث شرافت و ملیت دور هستند، گردد و البته راضی نخواهند بود که دستخوش خیالات فاسد جمعی آدمکش شوند. یکی به طمع وزارت، دیگری برای ریاست، جمعی برای جلب



فایده و کسب تسلط اقدام به امور نامشروع نموده و مردم ساده لوح را، به عناوین مختلف، هر ساعت به زبانی و هر روز به بیانی، فریفته و آنها را آلت کار و ابزاری اعتبار خود فرار دهند. به عموم فرزندان خود اعلام می‌نمایم که در این صورت چندی نخواهد گذشت که از دولت و ملت جز اسمی باقی نخواهد ماند و بکلی ریشه قومیت مملکت از هم گسیخته خواهد شد، چنانکه سائهای دراز با اتلاف نفوس، عتلاي ملت نیز از عهده اصلاح آن نتوانند بر آیند. بدیهی است که امتیاهی نخواهند داشت که شخص همایون ما در این ملت ناچهارم برای پیشرفت مشروطیت و آسایش ملت و اصلاح مملکت اقدام فرموده و از هیچ اقدامی فروگذار نفرمودیم. هر چه گفتند شنیدیم و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت و ناپسندیده تجاهر و اغماض نمودیم. چه عهده‌آبستند و شکستند، چه پیمانها که به پایان نبردند. آیا برای شما شبهه‌ای باقی مانده است که معدودی مفسدين فسادى جز خرابى کردن خانه شما ندارند؟ آیا نمی‌دانید که نمی‌خواهند رابطه اتحاد حقیقی میان دولت و ملت برقرار بماند؟ سراجاً به شما می‌گوییم که به هیچ وجه من‌الوجه دیگر ممکن نیست که بیش از این دولت و ملت خود را دچار حوادث و انقلابات دیده و از اعمال مفرضین صرف نظر فرماییم و این حرکات ناشایست را باز بجه پنداشته و ملت خود را در تنگنای ظلم مفسدين ایران خراب کن بگذاریم. ما به طوری که دستخط فرموده و به تمام دول اعلام فرموده‌ایم مشروطه و در عداد دول کنستیتوسیون محسوبیم. و کلاً مجلس شورای ملی در کمال قدرت و امنیت به تکالیفی که از برای آنها مقرر است عمل خواهند نمود و ما هم جداً در اجراء دستخط و مرحمت سابق خودمان کوشا و ساعی، نجار و کسبه و رعایا عموماً در امان و به کار خود مشغول، مفسدين بی‌هیچ قبول و ساطنی معزول و منکوب، هر کس از حدود خود تجاوز کند مورد تنبیه و سیاست سخت ما واقع خواهد شد. البته ملت نجیب ایران فرزندان عزیز ما اقدام حیات بخش شاهانه را شایسته هر نوع تشکر دانسته مقاصد سنی ما را در نظر داشته از هیچ نوع همراهی فروگذار نخواهند نمود. محمد علی شاه قاجار.



اعلامیه می‌یورشبه‌ای باقی نمی‌گذاشت از اینکه مشروطیت يك آینده تاریک و وخیم در پیش دارد و قریب‌آناه با عملیات تسبیحده‌اش ضربه مهلکی به پیکر آزادی خواهد نواخت.

این بود که انجمنها به مردم هشدار داده آنها را مسلح ساختند و به طسرف مجلس و مسجد سپهسالار روانه کردند. هر کس که به آزادی علاقه داشت در مقام تهیه سلاح، اعم از سرد و گرم، بر آمد و به هیئت اجتماع آماده پاسداری مجلس و مسجد سپهسالار شدند. ضمناً به اعلامیه شاه جواب منطقی دندان شکن دادند.

برخی از نمایندگان مجلس، امثال بهبهانی و نفی‌زاده، به تصوری که تفرقه جمعیت دل شاه را به سازش با مشروطیت نرم خواهد کرد، مردم را به پراکنده شدن تشویق کردند، و در این تفرقه، گفتار صبیح‌الدوله خالی از تأثیر نبود که گفت: « من حاضرم برای نظمیتان ملت دو فرزندم را به بطور گروگان به شما بسپارم و قول بدهم که خطری برای مجلس نیست.» همچنان که محمدعلی شاه نقشه انهدام مجلس را می‌کشید، مشروطه خواهان مرکز و ولایات نیز بیکار نشسته در مقام معارضه و مبارزه، پیش‌بینیهای لازم را کرده و از هیچ نوع فعالیتی باز نمی‌ایستادند.

مجاهدین رشت و انزلی صفوفشان را فشرده‌تر و تجهیزانشان را مکملتر می‌ساختند و ارتباطشان را با ولایات قطع نمی‌کردند. روزی نبود که تلگرافات و نامه‌های همکاری از ولایات به انجمن ایالتی و کمیته‌های ولایتی نرسد و پاسخهای شایسته متضمن خط مشی و دستورالعمل مبارزه صادر نگردد، و این جریان همچنان تا بهار آن مجلس ادامه داشت.

شاه در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هـ ق مجلس شورای ملی را به توپ بست و پارلمان ایران را ویران و خانه با تو عظمی و ظل‌السلطان و انجمن «آذربایجانها»، انجمن «مظفری» و انجمن «هدایت» را منهدم کرد. حتی خانه شوهر عمه‌اش، ظهیرالدوله، را بی‌نصیب نگذاشت، و گرچه به شرحی که در بحثداجع به ظهیرالدوله خواهد آمد از تخریب خانه شوهر عمه‌اش اظهار بی‌اطلاعی و لیاقتاً مباشر عمل معرفی کرد و او را در معرض عتاب و سرزنش قرارداد، ولی در حال کاری بود انجام یافته که نأسف خشک و خالی شاه، آن را جبران نمی‌کرد.



عده‌ای از مجاهدین و وکلای مجلس که در مجلس و مسجد سپهسالار مجتمع بودند، بر اثر اصابت گلوله‌های نوب مقتول و مجروح شدند. اموال و ائانه به تاراج رفت و تعدادی از برجستگان ملت به زنجیر کشیده شده با تبعیدگردیدند.

کسانی که خود را در معرض خطر دیده بودند و طاقت تحمل زندان و مأمورین قساوت پیشه را هم نداشتند هر يك به گوشه‌ای فرا رفتند. سید عبدالرحیم خلخالی، علی‌اکبر دهخدا، علی محمد تربیت، تقی‌زاده و محمد علی تربیت به سفارت انگلیس رفته تحصن اختیار کردند. از جمله شهدای این واقعه میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، حاجی میرزا نصرالله ملك المتكلمین، قاضی ارداقی، حاجی میرزا ابراهیم نماینده تبریز، و شیخ احمد خراسانی مدیر روزنامه روح القدس بود.

شیخ احمد خراسانی در حمله قزاقها به اداره روزنامه اش، واقع در خیابان برق، مسلحانه از خود دفاع کرد. و در این بی‌کار عمریش، شیخ عبدالجواد، همراهش بود که بعد از اقدام به پرتاب نارنجک به سوی مهاجمین دستگیر و به باغشاه برده شد و به وضع فجیعی به قتل رسید. احمد بڑوه، مترجم تاریخ انقلاب ایران، براون می‌نویسد: «مدیر روح القدس را در باغشاه شکنجه کردند و سرانجام در زندان شاهن به چاه افکندند.»

قیاض خراسانی، سرعموی مقتول، از قول شیخ عبدالجواد داستان واقعه را مشروحاً ذکر و اشتباه بعضی از مورخین را که به غلط نام شیخ احمد را علی و لقبش را سلطان العلماء ذکر کرده‌اند تصحیح کرده است.

سید جمال واعظ، که توانسته بود تا همدان بگریزد، گرفتار امیر مقخم، حاکم همدان، شد و به دست گماشتگان حاکم به قتل رسید.

سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی، پیشوایان مشروطیت، تبعید شدند.

معروف است که محمد علی شاه پیش از هرفدای استخاره می‌کرد. استخاره هایش را آقای عبدالحسین نوائی در مجله یادگار تفصیلاً شرح داده است. از جمله

(۱) مجله خواندنیها سال ۱۲۷، شماره ۹۳.



استخاره‌هایش یکی این بود: «پروردگارا، اگر من این چهار نفر وزیر را از شغل-های زیر: غلامرضاخان آصف‌الدوله را از وزارت داخله، حسن‌خان پیرنیا را از وزارت خارجه، خانیا پاشاخان مهدی‌قلی‌هنایت و ابوالقاسم ناصرالمسک را از وزارت مالیه معزول کنم صلاح من است استخاره خوب بیاید و الا فلا».

و به هنگام بمباران مجلس: «پروردگارا، اگر امشب توپ به مجلس بفرستیم و فوراً با قوه جبریه مجلس‌تشیان را ساکت نمایم خوب است و صلاح است؟ اگر صلاح است خوب بیاید و الا فلا، با دلیل‌المتحیرین، یا نه».

استخاره‌هایش را نزد سیدابوطالب زنجانی می‌فرستاد و او جواب‌ها را پشت پاکت می‌نوشت.

نقی‌زاده در سخنرانی ۱۴ بهمن ۱۳۲۷ ش در باشگاه مهرگان از قول بارانوفسکی، نایب سفارت روس، به این مسئله اشاره کرده است: آنجا که می‌گویند بارانوفسکی به من گفت: «این پادشاه شما از صبح تا شام فال می‌گشاید».

مجلس شورای ملی بعد از واقعه بمباران تعطیل گردید. اموال و اناث مجلس و مسجد سپهسالار به تاراج رفت. عتانه ظل‌السلطان و پسر عم شاه، جلال‌الدوله، و خانه‌های اطراف مجلس تخریب و غارت شد. شاه در تلگرافی که به شهرستانها مخابره شد، اعلام کرد که این مجلس برخلاف مشروطیت است؛ هر کس از فرمایشات ما تخطی کند مورد تنبیه واقع می‌شود و به علامت پیروزی بیانیه زیر را نشر داد:

چون انجمنهای بی بند و باز سبب هرج و مرج شده روزنامه‌ها و ناطقین، به کمک آنها، نزدیک بود رشته انظام مملکت را برهم زنند، و هر چه خواستیم از فساد آنها جلوگیری کنیم و انجمنها را به وظایف خود واقف سازیم به واسطه حمایت مجلس از آنها ممکن نشد؛ تا اینکه برای برقراری نظم و آسایش عموم، که از طرف باری تعالی به ما تفویض شده است، خواستیم مفسدین را دستگیر کنیم؛ مجلس از آنها حمایت نکرد و عسدهای اشرار مجلس را پناهگاه قرارداده که در مقابل قشون دولتی سنگریسته بمب و نارنجک و آلات ناریه استعمال کردند، ما هم از امروز تا سه ماه دیگر



مجلس را منفصل نمودیم. بعد از این مدت وکلای متدین ملت و دولت دوست منتخب شده که با مجلس سنا موافق قانون اساسی پارلمان مفتوح و مشغول انتظام گردند.

و نیز تلگرافی، به شرح زیر، به میرهاشم دوچی، که یکی از سران مستبدین تبریز بود، مخابره کرد:

جناب مستطاب شریتمدار آقامیرهاشم سلمه الله تعالی با کمال قدرت فتح کردم مفسدین را تمام گرفتار سید عبدالله را به کربلا فرستادم و سید محمد را به نجران ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر را سیاست کردم مفسدین تماماً محبوس شما هم با کمال قدرت مشغول دفع مفسدین باشید و از من هر نوع تقویت بخواهید حاضر منظر جواب هستم محمدعلی.

میرهاشم دوچی از محمدعلیشاه درخواست برانداختن بساط مشروطیت را کرده بود. یکی از مجاهدین تبریز متعاقب این اقدام به سوء قصد کرد ولی تیرش به هدف نرسید و سوء قصدکننده همان دم دستگیر و به قتل رسید.

تلگراف دیگری که شاه به رحیم خان چلیپانلو مخابره کرد، به شرح زیر است:
از باغشاه به تاریخ ۹ جمادی الثانی ۱۳۲۶

رحیم خان سردار نصرت دستوراً عملهای شفاهی که وقت حرکت از تهران فرمودیم البته فراموش نکرده اید حالاً هم دستور می دهیم که در سرکوبی مخالفین دولت از هیچ اقدامی فروگذار ننمایید به قسمی با مخالفین دولت سلوک نما که تادیر باز فراموش ننمایند از قتل و سزاهای عبرت آمیز و خرابی خانه ها و تاراج شهر فروگذار مکن که نزد احدی مسئول نبستی همان وضعی که کنل لبانخف در تهران کرد و البته شنیده ای سر مشق خود قرار. ده هر قدر زودتر شهر را امن نمودی و مخالفین دولت را بیشتر سرکوبی کردی مورد مراحم ملوکانه ما خواهی بود شرط و شروط و مصالحه و تأمل یعنی چه؟ رعیت باید نزد احکام دولت تسلیم محض باشد مخالفین



دولت باید با منتهای سخنی سزای عسرتناك ببینند مشورت یا جنرال
قوانسول روس بنما و تخصص را به هیچ شمار محمدعلی شاه قاجار^۱

شاه بعد از بمباران مجلس، محمودخان علاء الملک را به عنوان سفیر فوق-
العاده به روسیه فرستاد. مأموریت این شخص ظاهراً عرض تسلیت به امپراطور
روس به مناسبت فوت عمش بود، لیکن در حقیقت برای جلب حمایت امپراطوری
روس از رژیم استبدادی اخیر، علاء الملک در ارازمسرت از خدمتگزاری لیاخف
داد سخن داد و گفت: مأمور وظیفه شناسی است و از خدماتش متشکریم. آنها که
زوی شکایت کرده با بعداً شکایت کنند، دروغ می گویند. اوضاع ایران آرام است
و امنیت برقرار است. يك نفر به نام ستاره که در سابق دزد و راهزنان بوده، عده‌ای را
دور برش جمع کرده مال مردم را آشکارا می برند و قتل و غارت می کنند و روباویها
نمی دانند که اینان جز دزدی و آدمکشی هنر دیگری ندارند.

دکتر مهدی خان ملک‌زاده شرح گرفتاری آزادپخواهان را بعد از بمباران مجلس
در کتاب معروفش چنین توضیح می دهد:

جمعی از زعمای مشروطیت، متعاقب بمباران مجلس، به خانه امین الدوله روی
می آورند؛ او به ظاهر مقلعشان را گرامی می دارد و در اتاقی امن مخفیشان می کند،
ولی محرمانه به شاه خبر می دهد که این افراد به خانه ام آمده اند و من آنها را نگاه
داشته منتظر امر جهانمطاع مبارک هستم.

امین الدوله همان کسی است که بعداً به دست جنگلیها اسیر شد و مادام که
هفتاد هزار تومان پول نقد از او نگرفتند مرخصش نکردند.

محمدعلی شاه بی درنگ عده‌ای قزاق و سرپاز به خانه امین الدوله می فرستد
و آنها به خانه مزبور یورش می برند و نماینده تبریز، حاجی میرزا ابراهیم آقا، در
ابتدای هجوم شهید می شود. طباطبائی و بهبهانی به سلامت مضروب می شوند و انواع

(۱) شمس اسلامبول، اول ذیحجه ۱۳۲۶.



خفت را درحقتان معمولی می‌دزدند.

افراد دیگری که این پناهگاه بی اعتبار را، به‌اشارة یکی از نوکران جوان مرد مالک لشته‌نشا ترک کرده بودند، به‌خانۀ سید محمد حبل‌المتین، که در آن حوالی بود، وارد می‌شوند و چون می‌بینند که زنهای خانه متوحش شده گریه و زاری آغاز نهاده‌اند، ملک‌التکلمین از ناراحتی زنها متأثر می‌شود و از خانه بیرون می‌رود. رفقای همراهش، میرزا تقی‌خان بابک سمیعی و جها‌تگیر خان صوراسرافیل و قاضی ارداقی و ملک‌زاده، از پی او روان می‌گردند، بدون آنکه معلوم باشد مقصودشان کجاست؛ و در این حیص و بیص قاسم آقا میرینج با فزاقان مسلحش سررسیده همه آنها را دستگیر و به باغ‌شاه می‌برد.

در ششم جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ ق اندامیه‌ی از طرف مراجع تقلید به امضای نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل، محمدکاظم خراسانی و عبدلله مازندرانی صدور می‌یابد حاکی از اینکه مسلمین باغیرت ایران، خاصه ایلات و عشایر و سرکردگان لشکری و افواج، ملزمند در استحکام مبانی مشروطیت، که اساس برآمده معروف و نهی از منکر و دفع ظلم و اشاعة عدل است، بکوشند و بدانند که اطاعت حکمی به‌اتلاف نفوس مسلمین در حکم اطاعت امر از یزیدین معاویه است. و این موقعی بود که تبریز در برابر قوای اهریمنی استبداد مقاومت می‌کرد، با اینکه شاه مجلس شورای ملی را منحل و صدای آزادیخواهان را خفه کرده بود و با وجودی که عین‌الدوله و نصر السلطنه با نیروی بیست هزار نفریشان از نظامی و کرد و لرو به‌ختیاری و تفنگچیان شجاع نظام مرتدی و رحیم‌خان چلبیانلو، بمجاهدین دلاور تبریز هجوم می‌بردند، مهتدا مدافعان آزادی همچنان می‌کشتند و کشته می‌شدند و تسلیم نمی‌شدند.

مراجع تقلید نیز علی‌الدوام مقاومت در مقابل شاه و رسانیدن کمک به مدافعین را، ضمن صدور اعلامیه‌های متعدد تأکید می‌کردند. ایرانیان خارج از کشور نیز، با ارسال اعانه، عمدتاً در شان را اعلام می‌کردند و از کمک و مساعدت باز نمی‌ایستادند. شرح تفصیلی این مبارزات در کتب تاریخی ثبت و تکرارش در اینجا زیاده است. نکته جالب آنکه در بحبوحه جنگهای خونین دولتیان با قوای ملت، به‌لحظاتی



برمی خیزیم که تبریز در محاصره است و برای ستارخان و همرزمانش جز محله امیر
خیز جایی باقی نمانده، در چنین حال و احوالی فونسول تزاری روس، پخیطانف، نزد
ستارخان رفته به او تکلیف ترک مقاومت می کند و تأمین و وعده می دهد که قراقرانی
آند با بیجان را با مبلغ معتنایی حقوق ماهیانه به او خواهند سپرد و اضافه می کنند که پرچم
دولت امپراطوری را برایش خواهد فرستاد تا بالای خانه اش برافرازد و بدین
وسيله از گزند دشمنان ایمن باشد. جواب ستارخان به فونسول روس شنیدنی است
اومی گوید: آرزو دارم که چند دولت بیگانه را در پناه پرچم کشورم بینم. شرم
باد از اینکه بیام زیر پرچم دیگران بیاسم. شما بدانید که ما به خاطر جاد و مقام
و به دست آوردن پول و تأمین جانی نمی جنگیم؛ هدفی داریم که برای رسیدن به آن
تا پای جان ایستاده ایم، یا بیش می بریم و با کشته می شویم؛ و در هر صورت محال
است که زیر بار ننگش برویم.

بدین طریق فونسول روس مایوسانه از نزد ستارخان برمی گردد.
ستارخان بعد از این ملاقات دستور می دهد پرچم روس را بالای خانه هر
ایرانی ببینند، گلوله باران کنند.

به لحظات دیگر می رسم که عمال استبداد در صدد برمی آیند این مرد رشید
چنانچه با ثروت و آزادی در آورند و برای نیل به این منظور عباسقلی نام، نوکر وی،
را تطمیع می کنند، و او نامه دانه به سوی ولینعمتش تیراندازی می کند. لیکن گلوله
به جای حیاتی بدن ستارخان اصابت نمی کند و مجروح شخصاً زخمش را می بندد
و صدایش را تا پایان نبرد، در نمی آورد، مبادا میان صفوف مجاهدین رعب و بیم
رخته کند.

مهاجمین جلوی ورود خواربار را به تبریز می گیرند تا بلکه بدین وسیله
ستارخان را وادار به تسلیم کنند. از این کار هم نتیجه مطلوب عاید نمی شود. نمایندگان
روس وانگلیس به انجمن اباتی تبریز اعلام می کنند که برای شکستن منع ورود
خواربار و به ملاحظه کمک به مجاهدین و اهالی تبریز و گشودن راه حمل آذوقه به شهر،
قوایی از روسیه خواسته شده است که قوای مزبور ضمن رفع منع ورود خواربار،
امنیت را نیز در شهر برقرار و مردم تبریز را از شرارت سواران فرجه داغسی و اشرار



دولتی آسوده خواهند ساخت. ستارنحسان آماده می‌شود که برای مخالفت با ورود سپاهیان روس از تبریز خارج شود و نیتند که اجنبی به خاک کشورش قدم گذاشته است، اما سپاهیان روس به‌توجه به تبریز رسیده شهر را اشغال می‌کنند و بتای پدافند رفتاری می‌گذارند. حتی اسلحه سر بازان ملی را از دستشان گرفته نقاط متصرفی آنان را به‌توب می‌بندند و چون ستارنحسان ملاحظه می‌کند مقاومت در مقابل بیگانگی بی‌نتیجه است از پایداری متصرف و به‌شهنرداری عثمانی منحصن می‌شود.

تحصن اودر شهنرداری عثمانی تبریز مورد موافقت باب عالی قرار نمی‌گیرد و دستور صادره از مقامات عالی عثمانی چنان بود که اگر ستارنحسان نخواهد ایران را ترک کند لااقل بایستی از شهنرداری خارج شود.

اهالی تبریز از ورود ارتش روس اظهار دلشنگی نموده و تلگراف عدم رضایت به شاه می‌کنند و شاه با یک نوع دلسوزی مصنوعی پاسخ می‌دهد که: شماها همگی اولاد من هستید؛ دستور داده‌ام جنگ را متارکه کنند و از حمل آذوقه به شهر ممانعت نشود، ترززل و اضطراب شما وقتی بجاست که ما از خیال آسایشمان غافل باشیم، چطور می‌شود که به این بزرگی را مهم نشمرد. تمام بهانه آنها برای ورود آذوقه به شهر و حفظ تبعه خودشان بود، حالا که جنگ را متارکه نموده و ورود آذوقه را به شهر تأکید کرده‌ایم و رفع اعتراضشان شده البته جلوگیری از خیالانشان را با تمام قوا مصمم هستیم.

شاه بعد از بمباران مجلس وعده افتتاح پارلمان را برای سه‌ماه دیگر داده بود. این مهلت را مجدداً تا ۱۹ شوال تمدید کرد و این بدان جهت بود که شاید بتواند وامی را که روس و انگلیس به‌وی وعده داده بودند دریافت کند.

اعلامیه شاه در تاریخ ۲۷ شعبان ۱۳۲۶ هـ. ق، به‌عنوان صدر اعظم، علت این خلف وعده را به شرح زیر توجیه می‌کرد.

پس از آنکه دولت، محض استقرار نظم در مملکت و جلوگیری از مفسدین و انجمنها و اشخاص لامذهب که اسباب اذیت مردم بودند، مجلس را منحل نمود. ما قول دادیم پس از اعاده نظم و قلع و قمع مفسدین و روسیونرها و انجمنها، وامنبت و خاموشی اهالی، مجلسی منعقد نمایم که قوانین آن



موافق مقتضیات مملکتی و قوانین مقدس اسلام بوده حامی و مروج عدالت گردد، تا ما بتوانیم تمام اهالی و تمام طبقات رعایای خود را، که نگاهداری آنها از طرف خدای متعال به ما واگذار شده، در صلح و آسایش نگاه داشته و مقدسین را قلع و قمع نموده آیین اسلام را، که اول وظیفه ما است، حفظ و حراست نماییم. حتی به تمام دول متحابه هم این طور اعلام نمودیم. اکنون که موقع انعقاد مجلس نزدیک شده، به آن جناب خطار می نمایم که مجلسی، با شروط معین و محدود، موافق مقتضیات مملکت، که قوانین آن بر طبق شرع نور بوده از پروا غشاشات جلوگیری نماید. در ۱۹ شوال منعقد خواهیم نمود. لذا به تمامی رعایای مملکت و به عموم طبقات اعلام نماید که چون خدا شخص مقدس ما را حافظ مملکت و مردم و داورنده تاج و تخت و حامی مذهب مقدس فرموده و چون ما مقصودی جز صلح و آسایش مردم نداریم، وظیفه ما این است که طریقه و حالات پیغمبر را سرمشق کنیم و بدین جهت به صدور این دستخط اهالی مملکت را مسرور و امیدوار می داریم. و نیز حکم می نمایم که مجلس را مرکب از اشخاص متدین و عاقل، به توفیق خدا و توجه امام دوازدهم، در ۱۹ شوال منعقد خواهیم نمود. به وسیله این مجلس، که موافق شرع و عدالت خواهد بود، مردم در آسایش خواهند بود و قوانین اسلام محفوظ و به موقع اجرا گذارده خواهد شد و تمام آثار اغتشاش و ناامنی و انجمنها محو خواهد شد، نیت مقدس ما به موقع اجرا گذارده خواهد شد، زاهدان و مردم در ظل عنایت ما آسوده خواهند گردید، و اقدامات بر روی آسایش آنها به عمل خواهد آمد، و لوازم ترقی و ثروت مملکت زیاد خواهد شد، و به خواست خدای متعال ابواب سعادت به روی مردم باز خواهد شد.

و الحال حکم می کنم که شما قانون انتخابی و قانون مملکتی موافق شرع ترتیب داده برای غرة شوال حاضر نماید تا اینکه مجلس منعقد گردد. تمام مردم تکلیف خود را شناخته از حدود خود تجاوز نمایند. لیکن باغبان تبریز طوری از فساد و خونریزی مقصودند که دولت نمی تواند از غضب آن



اراذل بگذرد و بهمه اعلام می‌شود که تا اشرار تبریز قلع و قمع نشوند و باغیان مجازات نگردند و امنیت برقرار نشود: تبریز از حکم این دستخط خارج خواهد بود. محمدعلی شاه فاجاز

اعلامیه مزبور که به‌انشاء شخص شخیص اعلیحضرت و مشحون از يك سلسله‌گفتارهای متکبرانانه و جمالات تکراری و تامل‌س است، درجه خشم و غضب وی را نسبت به انجمنها و اجتماعات نشان می‌دهد. شگفت نیست که این دماغ کم‌سواد پر باد در چند جای این اعلامیه وجودش را مقدس بنامد و دنبال‌هرو حالات پیمبر اکرم و طریقه مذهب مقدس اسلام و سفیر کبیر پروردگار معرفی نماید.

توصیه‌ای که نمایندگان روس و انگلیس به‌اومی کردند این بود که رژیم مشروطیت را همچنان برای نگاهداری تاج و تختش حفظ و تاریخ قطعی انتخابات را به‌ملت اعلام کند و اوظاهره این توصیه‌ها را به‌سمع قبول می‌شدید. لیکن از نظر محافل مطبوع مخفی نبود که هم تذکرات دلسوزانه دولتمین وهم قبول و تعهد شاه فاقد جنبه حسیمیت و صداقت بود.

تأیید مطلب آنکه در ۱۲ شوال ۱۳۲۶ هـ ق جمعی از محارم دربار، به‌اشارة شاه، همراه عددی از روحانیون، که در رأسشان حاجی شیخ فضل‌الله نوری قرار داشت، مجلس مشاوره‌ای دریاغشاه ترتیب داده مذاکراتی پیرامون قصد شاه در اعطای دستور افتتاح مجلس به‌عمل آوردند و قرار می‌شود نامه‌ای به‌شاه نوشته از اعطای دستور افتتاح مجلس منصرف نش کنند، و در نامه مزبور مخصوصاً این نکته را قید نمایند که مشروطیت مخالف دین مبین اسلام است.

نامه علما و رجال منتسب به‌دربار، به‌همان طریق که معهود بود، تنظیم و شاه در حاشیه نامه می‌نویسد:

عزم ماهمه وقت تقویت اسلام و حمایت شریعت نبوی، صلعم، بوده است. حال که مکشوف داشتید تأسیس مجلس با فواعداً اسلامیة منافی است و حکم به‌حرمت داده‌اید و علما، ممالک هم به‌همین نحو کتباً و تلگرافاً حکم به‌حرمت نموده‌اند، در این صورت ماهم از این خیال بالعمه متصرف



و دیگر عنوان همجو مجلسی نخواهد شد. لیکن به توجهات حضرت امام زمان، عجل الله فرجه، در نشر عدالت و بسط عدالت دستور لازم داده می-دهیم. آن جنابان، تمام طبقات را از این عزم خسروانۀ ما بر نشر عدالت و رعایت حقوق رعیت و اصلاح مفاسد و قانون اسلام حضرت خاتم النبیین، صلعم؛ اطلاع بدهید. محمدعلی شاه قاجار

در ذی قعدة ۱۳۲۶ هـ ق عریضه‌ای به امضای سیدجمال افجه‌ای و صدراعظم و صدیق حضرت و جمیع دیگران از اصناف و علما و سادات و بازرگانان معروف تهران به سفارتخانه‌ها ارسال شد و در آن تعطیل مشروطیت، به اغوای چند تن مفسد، تذکر داده شد، و با اشاره به مواعید شاه در تجدید افتتاح پارلمان مقاد نامه‌ای که در آن مشروطیت مخالف دین تعریف شده بود تکذیب و نوشته شد چگونگی ممکن است حقوق صریح ثابت ملی را با این دسایس، و اغراض پایمال کرد و تقاضا شد که اعطای حقوق مزبور ز پیشگاه سلطنت استعدا شود.^۱

در نامه دیگری که از طرف وجود ملت زاساً به شاه نوشته شد، افتتاح رسمی پارلمان، بعد از دو بار تعویق، بر حسب وعده ملوکانه، و اجرای قانون اساسی، که به امضای شاه موشح است، تقاضا شد.

در همین ماه اعلامه‌ای از طرف مراجع تقلید (آقایان مازندرانی و خراسانی) صدور یافت؛ مبنی بر اینکه هر کس به خلاف قول و سوگندش رفتار کند؛ مسلمان نیست. شاه ایران، که فصد داشت ما را بفرید و حتی یکی از معازم خود را با رشوه و رسوم نزد ما فرستاد که مورد بی‌اعتنائیمان واقع گردید، از اینکه از دین و مذهب سخن می‌گوید لافزن و دروغگویی بیش نیست و هیچ معنی و حقیقتی در گفتارش وجود ندارد.

فتوای دیگر مراجع تقلید حاکی از این بود که همت مسلمین در دفع این عفاك جبار، که نامش محمدعلی شاه است، در دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین، از

۱) شمس اسلامبول، شماره ۱۸، ذیحجه ۱۳۲۶.



اهم^۱ واجبات می باشد. دادن مالیات به گماشتگان چنین ظالم نامشعاری در عداد اعظم محرمات محسوب می شود. نامه دیگر حجج مزبور به سفارتخانه های روس و فرانسه و انگلیس و آمریکا و اطریش و ایتالیا و آلمان در اسلامبول مشعر بر این بود که: در موقع انفصال غیر قانونی مجلس به هیچ وجه قرض و استقراض نمی پذیریم، هر گونه وام که از طرف شاه خواسته شود و هر گونه امتیاز که به بیگانگان بدهد، مخالف اساس مشروطیت است، و ملت ایران آنها را به رسمیت نخواهد شناخت، جوایز و جوایز موجود در خزانه کشور از اموال شخصی شاه نبوده نعلی به تمام ایرانیان دارد، و بنا بر این رهن گذاردنشان و مقابله و امتیاز دادن به هر دولت یا بانک اجنبی معتبر نخواهد بود. با وصول این نامه سفارتخانه های خارجی مطلع شدند که مضامین ذیل باره ای نامه مبنی بر اینکه مشروطیت مه این دین اسلام است، ساختگی است و از طریق کره و اجبار تنظیم یافته است. در پایان نامه حجج تقاضا شده بود شاه را از ترتیب اثر دادن به خدعه رجال درباری و روحانیون بدست بر حذر داند و مجالی به اغراض مفلسه جوایز بداند پیش ندهند.

شاه به منظور تسکین افکار عامه و مخصوصاً به منظور تأمین نظر سفارتخانه ها، که توجه به افکار ملت را نوصیه می کردند، تصمیم گرفت يك مجلس شورای دولتی تحت نظر نظام الملك ترتیب دهد شاید بتواند ملت را از تشکیل مجدد شورای ملی منصرف سازد. اما با تمام تلاشی که در اجرای این تصمیم به عمل آورد و حتی اعضای شورای دولتی را از اعیان و طرفدارانش انتخاب کرد، نتیجه ای از مانورش نگرفت. چه، نامه دسته جمعی جدیدی به امضای صنیع الدوله و سید نصرالله نقوی و نواب و معین بوشهری و امام جمعه خویی و جمعی از معارف دیگر به شاه، ضمن اشاره به اختلال اوضاع مملکت و گسختگی رشته انتظام امور، حاکی از این بود که شاه تاریخ انقضای تعطیل مشروطیت و برقراری مجدد آن را رسماً اعلام کند. بی تأثیری نقشه شاه در ایجاد شورای دولتی به آنجا کشید که سراد واردگری، وزیر خارجه انگلستان، در پارلمان آن کشور اظهار داشت: «من بعد هر گونه حادثه و

۱) ضمن اسلامبول، شماره ۲۵، صفر ۱۳۲۷.



اتفاق وخیم در ایران بروز نماید مسئولیت آن متوجه شخص شاه است.»
در پیام حجج اسلام از نجف به امپراطور روس، وسیله انجمن ایرانیان
اسلامبولی (سعادت)، به تجاوزات قشون روس در خاک ایران اعتراض و مداخله شان
در امور داخلی ایران، به نفع شاه، ناصحیح معرفی و رجعتشان به ملاحظه حفظ
روابط همجواری درخواست شد، که پاسخ مساعد این اقدام وسیله مفخیم الدوله،
سفیر کبیر ایران در روسیه، و ژنرال قونسولگری روس در بغداد به حجج مزبور
ابلاغ گردید.

اعلامیه دیگر مراجع تقلید راجع بود به لزوم کمک و مساعدت به متحصنین
سفارت عثمانی که تعدادشان را بالغ بر ۲۸۵ نفر ضبط کرده اند.